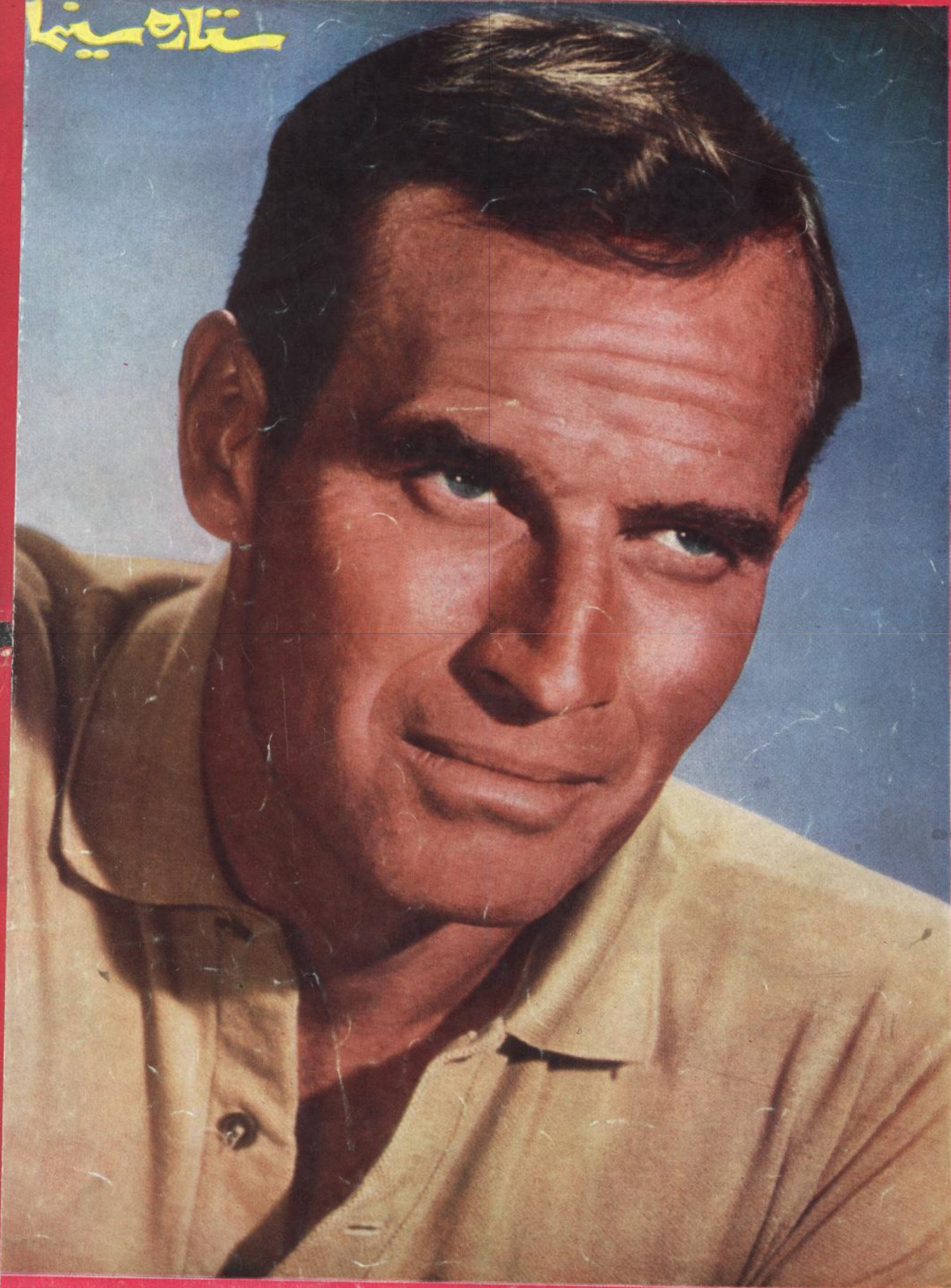
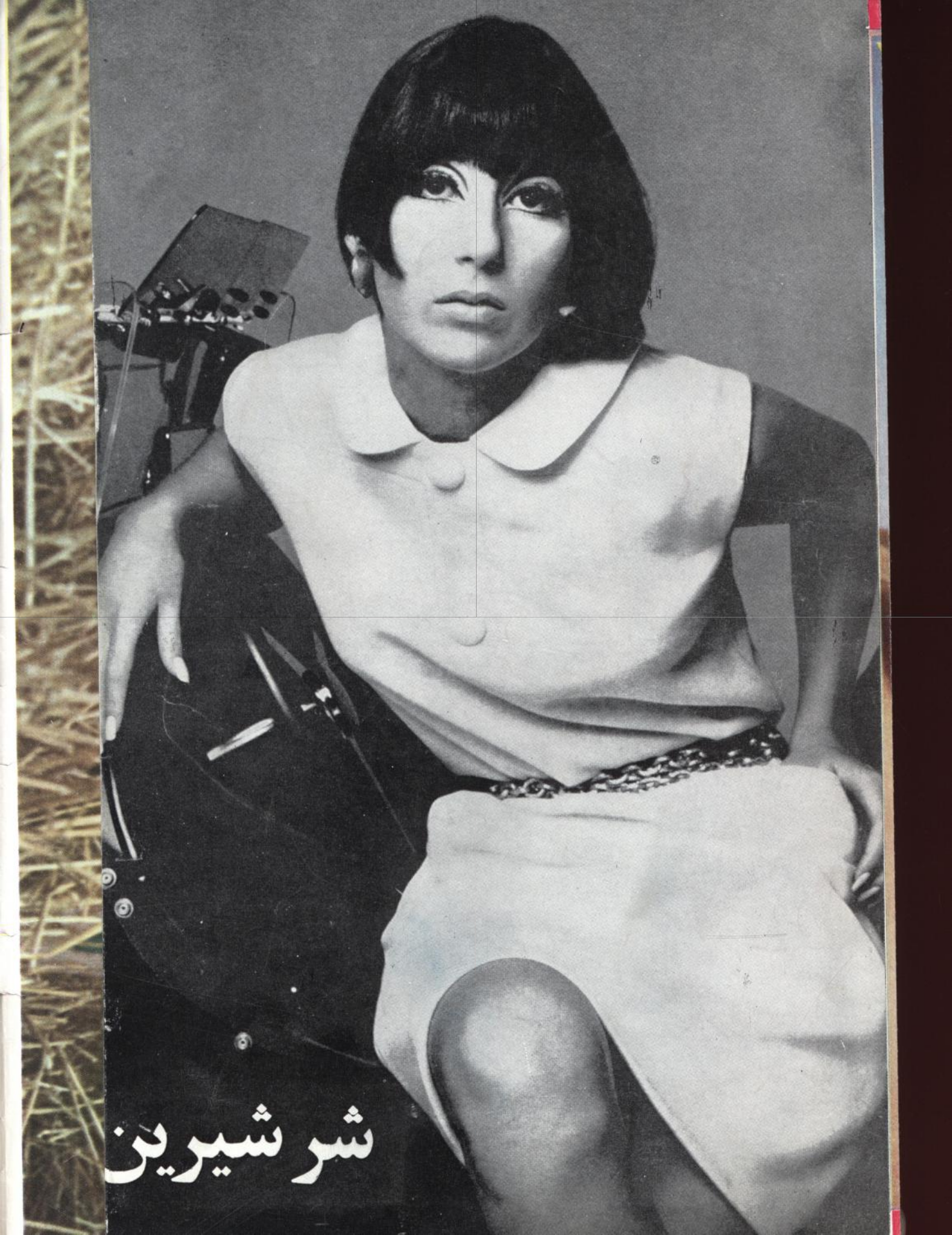


تازه‌بینا





شر شیرین

از تهران، حسین نجفیان

بنده دوستان زیادی دارم که از طرفداران پر و پا قرص صفحه موزیک هستند و برای همین چند صفحه احترام زیدی قابل میشوند اگر شما صفحه موزیک را از ما بگیری، یا کم کنی، مثل اینست که مجله را از ما گرفته‌اید.

بنا بر این خواهش میکنم اگر میخواهید تقییری بدهید بهتر است موزیک را بطور ضمیمه یا بصورت ماهنامه منتشر کنید.

از کرمانشاه: سید...

کمال الدین کزازی

بعقیده من شما بساید هنگامی قسمتهائی از مجله خویش را به موزیک اختصاص دهید که واقعا خوانندگان شما از موزیک سررشته داشته باشند. اما جوانان ما که فقط موزیک را از دریچه چشم بیتلها و انواع آنها می بینند بعقیده من بهتر است بجای موزیک به معرفی آکتور یا آکتوریهای گذشته و حال بپردازید و نیز قسمتهائی را به بحث درباره سینمای کشور خودمان اختصاص دهید.

از تهران: دیداب...

خواهش میکنم که بهیچ وجه صفحه موزیک را کم نکنید بلکه زیادتر هم نکنید چون من خیلی بصفحه موزیک علاقه دارم البته عده‌ای هستند که از صفحه موزیک خوششان نمی آید و از عکس گروه‌ها و نشانی آنها بدشان می آید اما این دلیلی ندارد که گمان دیگری هم امثال من از صفحه موزیک بدشان بیاید خواهش میکنم بخاطر یک نامه مجله خود را خراب نکرده و عده‌ای از خوانندگان دوستانه از صفحه موزیک را از دست ندهید.

از رضائیه: فلورا

مقامی

من با موزیک مخالف نیستم ولی این هشت صفحه خیلی زیاد است. شما میتوانید جای این هشت صفحه را به مطالب دیگری بدهید. . . ستاره سینما مجله خیلی خوب است، ولی امان از دست این صفحه موزیک!

خواننده عزیز - یکبار دیگر تجدید عهد میکنیم، آنچه مرا در ادامه خدمت و ادامه راه و روش مجله استوار تر و دلگرم تر میکند، تشویقها و احساس ارتباطی است که بین من و شما وجود دارد.

این ارتباط و این تشویق را، انبوه نامه‌هایی که هم اکنون بر روی میز من قرار گرفته، موجب میشود. زیرا مؤید آنست که ما هر دو ب فکر یک چیز هستیم، و آنچه مجله است، مجله‌ای که باید در راه خواست خوانندگان، هر چه بیشتر شکل پذیرد، و در این منظور ما نهایت کوشش خود را بعمل می آوریم، تا باین ترتیب، آن مجله دلخواه ما و شما پدید آید..

کثرت نامه‌های رسیده، بغیر از نامه‌های پاسخگو، نشان میدهد که خوانندگان ما، بمباحث مختلف مجله، اقبال پیدا کرده‌اند، و چون خود را در انتشار مجله ذی سهم و همکار میدانند، اینست که فی المثل در بحث صفحات موزیک شرکت میکنند، تا باین ترتیب از حق خود (که صاحبان اصلی مجله هستند) استفاده مستقیم کرده باشند، و نتیجه را، هر چه که هست، با اکثریت آراء خود موجب شده باشند.. و این باعث میشود که حتی اقلیت یک نظر و یا یک مورد نیز، در پایان و پس از اخذ نتیجه، احساس غبن نکنند. زیرا با شرکت و اظهار عقیده، با اندازه خود - حتی هر چقدر هم کم - در تعیین نتیجه قطعی مؤثر بوده‌اند.

و باین ترتیب هر کسی میتواند نظر خود را در مجله، منعکس ببیند. و یاد مردم در بحث فردین، تعداد نامه‌های وارده نشان میدهد که واقعا خوانندگان ما میل دارند، در تجزیه و تحلیل این هنر پیشه و موفقیت او، یکوشند.. و تمام این مشارکتها و این همکاریهاست که یک مجله بهتر و کاملتر را بوجود می آورد.

قرار ما همیشه این بوده که مرتب بجلو برویم و هرگز در یک جا نمانیم.

یک پیشنهاد

این قبول، که دولت در مقابل دریافت مالیات تعهدی در برابر مؤدی ندارد و نیز اصلی وجود ندارد مبنی بر اینکه آنچه دولت بصورت عوارض و مالیات یا بهر نحو دیگری از مردم می گیرد در همان محلی که اخذ شده خرج شود، ولی این نیز یک واقعیت است که سینما بعنوان یکی از منابع مهم پرداختی به دولت، کمتر از خیلی منابع دیگر از عنایت برخوردار بوده است.

سینما داد و ستدی در سطح بالاست و عوارض و مالیات حقه‌ای که بآن تعلق می گیرد نیز خواه و ناخواه بالا خواهد بود، چیزی که هست نباید دخالت دولت در سینما صرفاً بصورت یک نظارت و کنترل بر شؤنی چون سانسور و درجه بندی و احیاناً بازرسی بهداشتی محدود شود. سینما در جنبه کیفی و معنوی به حمایت و توجه بیشتری، خیلی بیشتر از آنچه تا کنون وقف آن شده نیاز دارد. درست است که ما یک وزارتخانه برای حفظ و حمایت همه هنرها منجمله سینما داریم، ولی باید این امر را نیز اذعان کرد که هیچکدام از هنرها در حال حاضر با اندازه سینما با اجتماع ما پیوند روزمره و مستقیم ندارد و هیچکدام در زندگی معنوی مردم بخاطر اقبال که مردم بآن نشان میدهند با اندازه سینما مؤثر نیست.

اگر این واقعیت را قبول داشته باشیم

جا دارد متوقع باشیم که سینما از توجه دولتی بیشتری برخوردار شود.

کیفیت نمایش فیلم در کشور ما بر اساس جلب تماشاچی استوار است. در نتیجه فیلم‌هایی که غالباً به بازار سینمایی ما راه مییابد فیلم‌هایی است که برای تماشاچی خاص ما ارزش تفریحی داشته باشد. این برعهده خریدار و فروشنده فیلم نیست که در ایس بازار عرضه و تقاضا و در سطحی این چنین که گفته شد راهی بسوی معنائی بجوید، بسوی آثاری که به معرفت عمومی کمک بیشتری بکند.

در این مورد است که دولت باید قدم پیش بگذارد و حمایت از کیفیت را بعصده بگیرد، بنظر ما در قبال آنچه از فیلم‌ها بصورت عوارض یا مالیات فروش اخذ می شود هیچ مانعی ندارد که برای چند فیلم کیفیت عالی (که البته باید توسط یک کمیسیون صاحب صلاحیت تعیین شود) جایزه‌ها و تخفیف‌هایی قائل شوند که گاه گاه نمایش عمومی این فیلم‌ها امکان پذیر باشد.

کسی توقع ندارد که ما صاحب تأسیسات سینمایی دولتی مستقلی شویم و فی المثل سینمایی با سرمایه دولت فقط برای نمایش مرتب آثار عالی بوجود بیاید، اما در حال حاضر اینکار یعنی این جایزه و تخفیف عوارض امکان پذیر است و در صورتی که درست و بیجا عمل شود قطعاً میتواند راه را برای ورود فیلم‌های خوبی که با مقیاس‌های بازار روز، دارای ارزش تجاری زیادی نیستند هموار و مردم‌مارا برای درک و تمتع از این آثار بیشتر مهیا سازد.



آلن دلون و بریژیت باردو در یک فیلم

فیلمبرداری درحومه رم شروع شد.

ب.ب برای این فیلم کلاه سیاه سیاه آبنوسی دارد و پیراهن سیاه بسیار دکولته‌ای پوشیده است، بکلی شخصیت دیگری پیدا کرده: - این یکی از کوتاهترین نقش‌های دوره هنر پیشگی من است، بزحمت ده دقیقه میشود. اما وقتی لوئی مال آنرا با حالتی پوزش طلبانه بمن پیشنهاد کرد، با خوشحالی تمام پذیرفتم زیرا بنظرم خیلی مهیج آمد. داستان آن در ۱۸۴۰ موقع اشغال ایتالیا از طرف اتریش

که شایعات اختلافشان را تکذیب میکرد از هواپیما پائین آمدند. از او پرسیدیم:

- بریژیت، سر حال هستید؟
- بلی و هیچ شکایتی هم از عکاسان ندارم. خیلی مؤدب شده‌اند. هتل او در نزدیکی باغ وحش رم است و شب و روز صدای حیوانات وحشی را میشنود.

- حیوانات را خیلی دوست دارم. اما به خواب و سکوت هم علاقه دارم.

فردای روز و رُود ب.ب،

بریژیت باردو یا خانم ساکس برای بازی در این فیلم با اتفاق شوهر پولدار و جوان خود گونتر ساکس وارد فرودگاه رم شد. بیش از شصت عکاس با استقبال او آمده بودند. آنچه ورود ب.ب را در این سفر، غیر از گذشته و خارق العاده نشان میداد لباس او بود، یک کت بلند سیاه بادگمه‌های طلائی، شبیه لباس گاردهای سرخ چین یتن داشت. گیسوان طلائی و بلندش دستخوش باد، باو حالتی بسیار احساس برانگیز داده بود. دست در دست شوهرش داشت و باصمیمیتی

● لوئی مال برای سومین بار بریژیت باردو را در فیلمی از خود شرکت میدهد. اولین فیلم آنها «زندگی خصوصی» و دومی «زنده» - باد ماریا» بود، فیلم تازه آنها یک اپیزود بنام «ویلیام ویلسون» از فیلمی سه قسمتی است که «سه داستان عجیب» نام دارد و ادگار آلن پو آنرا نوشته است. همبازی ب.ب در این فیلم آلن دلون است. این دو شش سال قبل هم در یک فیلم چند قسمتی با نام «عشقهای معروف» با اتفاق یکدیگر شرکت کرده بودند.

باخت عجیب و بزرگ!

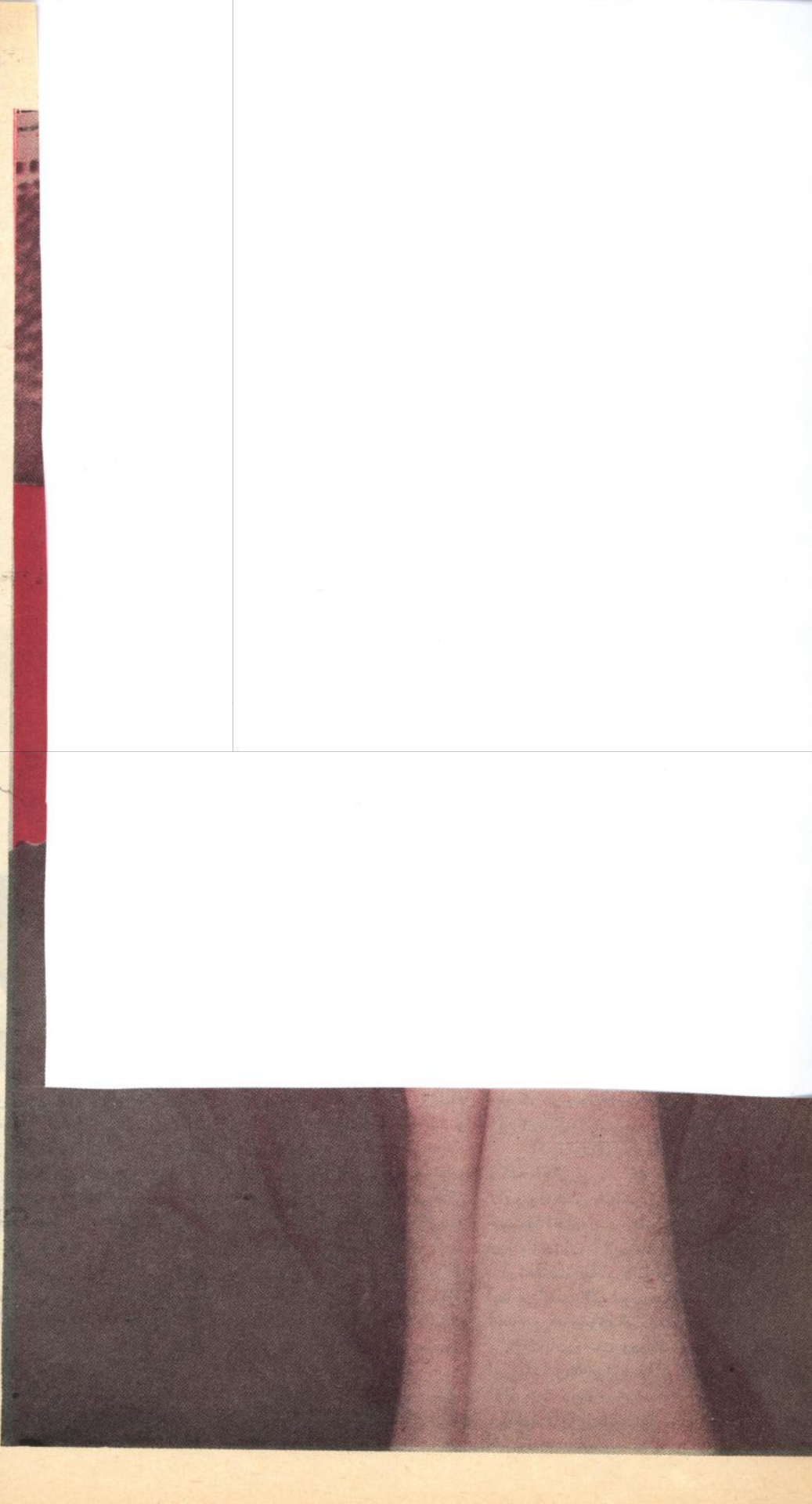


اتفاق میافتد. اسم من «جوزپینا» است و معتاد سالنهای قمار هستم یکشب که برد کلانی کرده‌ام، یکی از اشرافزادگان آن محل با اسم ویلیام ویلسون (آلن دلون) که مردی زیبا ولی خشن و مستبد است نگاه خود را بمن میدوزد و از این خشمگین است که تا بحال با توجه نکرده‌ام. پیشنهاد بازی میدهند من همچنان به بردن ادامه میدهم اما یکبار ه شانس برمیگردد و تا آخرین شاهی خود را می‌بازم و حتی بیشتر. چطور باید قرض را ادا کنم؟ بمن پیشنهاد میکنند که یکمقدت دیگر

حق دارم بازی ادامه دهم، اگر بردم قرضهایم را ادا کرده‌ام و اگر باختم با تو تعلق دارم. من مجبور به قبول این معامله شرم آور میشوم و البته دوباره می‌بازم و مرد محل و زمان ادای تعهد را تعیین می‌کند؛ همیجا، همین حال و جلوی همه حاضرین.. خوشبختانه در آخرین لحظه من بدست شخصیت دوم ویلیام ویلسون نجات پیدا میکنم. پایان این فیلم را آلن دلون اینطور تعریف می‌کند: «من دارای دو شخصیت هستم «ویلیام خوب» و «ویلیام بد» که

یکی وجدان دیگری است. «ویلیام بد» در بازی تقلب کرده است و باین علت پیروزی او ارزشی ندارد او مثل یک دغل باز رانده میشود. اما در فکر انتقام از شخصیت دیگر خویش است که او را رسوا کرده، با استفاده از یک فرصت او را با کاردازا درمی‌آورد و خود نیز از آن فراز یک مرج ناقوس بی‌اثین می‌برد..» ب. ب. که فقط سیکار میکشد برای بازی در این فیلم مجبور شده سیکار برگ بکشد. و البته تمرین کافی هم کرده است. گرچه در ابتدا بشدت ناراحت میشد

ولی کم کم چنان عادت کرد که از این کاربردش هم نمی‌آید. آلن دلون هم کت بلند سفید دگمه طلایی و دستکش‌های سفید دارد و در نقش یک اشرافی‌اتریشی خوب جا افتاده است. نقش شخصیت دوم یا وجدان آلن دلون را یک ستاره هلندی با اسم کاتیا کریستینا ایفا می‌کند. کاتیا نوزده ساله است اندام و قد و موی او درست مثل بریزیت باردواست و در یک صحنه این فیلم برهنه میشود. وقتی اندام او از پشت دیده میشود، همه فکر میکنند بریزیت است.



زیبا برای تئاتر، زشت برای سینما!

● قرار بود ملاقات ما در محل فیلمبرداری «کمربند عفت» انجام شود اما «مونیکا ویٹی» اطلاع داد که در محل سکونتش که آپارتمان از یک قصر تاریخی و قدیمی بود بسرغش برویم. مونیکا ناراحت و عصبی بود باین علت که اصولاً از روزنامه نویسی ها وحشت دارد. اما من با او اطمینان دادم که فقط و فقط واقعیت را خواهیم نوشت.

● واقعیت یک چیز تجملی است که دوستش دارم گرچه مثل هر چیز تجملی دیگری برایم گردن تمام شود.

● جلو یک بخاری دیواری نشستم. اینجا آپارتمانی است که شارل هشتم پادشاه فرانسه هنگام حمله بایتالیا اقامتگاه خود قرار داده بود. همه چیز اتاق عتیقه و گرانبها بود. مونیکا شلواری سبز و کتی نظامی از همان رنگ بتن داشت. صحبت را از اسم فیلم تازه و نقش او واعتقادش به مفهوم فیلم شروع میکنم.

● در «کمربند عفت» من نقش زنی را دارم با اسم «بوکادورو» که شوهرش او را مجبور به بستن کمربند عفت کرده است، حتی فرض این فکر هم مرا منزجر میکند.

● پس شمارو حیه قهرمان فیلمتان ندارید؟
- منظورتان اینست که آیا من طرفدار زنهایی که به سیاست میپردازند و از برابری جنسها و رقابت زن و مرد حرف میزنند هستم؟ ابداً. من مردها دوست دارم و تحسین میکنم.

● میدانید که شما در دنیای سینما محبوبیت زیادی ندارید؟
- میدانم که من پرمدعا و در روابط انسانی بسیار حساس هستم. میتوانستم آدمی دوست داشتنی باشم اما اینکار با روحیه من سازگار نیست چون در آن صورت مجبور بودم از یک قاعده کلی که مورد تنفرم است بیروی کنم و آن هرگز حقیقت نكفتن و خود را با هر شرایطی منطبق کردن است.

● از طرف دیگر من هیچوقت نخواستم تسلیم کسی بشوم که جوابهایی برای روزنامه نویسیا برایم تهیه کند، این کاری است که همه در عالم سینما انجام میدهند.

● غیر عادلانه نیست که میگوئید همه؟
- فکر نمیکنم، اما هر جوری که میخواهید فکر کنید، من بشخصه اطمینان دارم که هیچوقت نسه سرویس مطبوعاتی داشتهام و نسه خواستهام داشته باشم. هرگز یکشاهی برای اینکه عکسها را چاپ کنند یا مقاله ای درباره ام بنویسند خرج نکردهام. نه بایک عکس آشنا هستم و نه بایک روزنامه نویسی؛ و میدانم تنها کسی هستم که چنین وضعی دارد.

● عکاسها بیشتر از روزنامه نویسیا شمارا یک دیلای آسمانی میدانند، یکی از آنها برای من تعریف میکرد که از یک سری چهل-تائی عکس، شما فقط سه تا را قبول کرده اید. اگر مریلین مونرو که وحشت عکاسها نام داشت بود، باز کمتر از شما سخت میگرفت و تازه او مریلین بود.

● درست است. او مریلین بود یعنی زنی زیبا. اما من چه هستم؟ آیا خوب نگاهم کرده اید؟ من زشتم. اگر با عکاسها سخت گیر و جدی هستم بخاطر اینست که چنانچه عکسهایم عیوب مرا نبوشانند، تهیه کننده ها ناام را میبرند. این واقعیتی است که باید روی آن حساب کنم، میدانید چرا اینهمه سال هنرپیشه تئاتر بودم؟ شاید چون بارو حیه ام سازگاری داشت اما یقیناً برای آنکه زیبایی لازمه سینما را نداشتم. از طرف دیگر خودم هم نمیخواهم خیلی خوشگل تن از آنچه متولد شده ام باشم. اگر غیر از این بود لاقبل بینی ام را عمل میکردم.

● درست است که وقتی کارگردان فیلمتان آنتونیونی نباشد شما سعی میکنید خود را خوش برخوردتر و آسان گیرتر نشان دهید؟

● بیه حقیقت مسلمی است، یک زن برای آنکه در سینما کار کند باید قبل از هر چیز خوشگل باشد. اگر بعلاوه باهوش هم باشد چه بهتر. با آنتونیونی من بخود اطمینان دارم اما بادیگری مجبور بتظاهر میشوم. و این وضع در ایتالیا بخصوص بیشتر وجود دارد.

● آیا از عقده خاصی رنج نمیبرید؟

● من فقط در صورتی میتوانم کارم را انجام دهم که احساس کنم تحت حمایتی واقع شدهام، مرا فهمیده اند و از من دفاع میکنند، این هم در جنبه انسانی و هم در جنبه هنری است. من چه بعنوان زن و چه بعنوان هنرپیشه این ضعف را دارم که نمیتوانم برای خودم کافی باشم. بنتهایی هیچ کاری نمی توانم انجام دهم حتی از عهده غذا خوردن بر نمیآیم. گاهی اوقات بفکر خودکشی میافتم.

● آیا تمایلتان به آنتونیونی همزاده همین ضعف است؟
- از نظر هنری این امر می توانست درست باشد ولی از جنبه احساسی نه. برای هنر پیشه ای مثل من شانس بزرگی است که با هنرمندی مثل او آشنا شده باشم. او مردی است که زنها را میشناسد و بحریشان گوش میدهد. بیهوده نیست که فیلمهایش درباره زن است من بدون او هنرپیشه تئاتری متوسطی میماندم که بینی زشتی از نظر سینما دارد. اگر آنتونیونی پشت سر من نباشد، نمیتوانم جلو دوربین بازی خودم را بکنم.

● دیگر برای شما چه خصوصیتی دارد؟
- دیگر چه؟ همه چیز. او تنها ماجرای عشقی منست من بغیر از او هیچ تجربه عشقی ندارم و شاید بهمین علت در نظر زنان امروزی، زنی دمه هستم و بدور از زمان و عصر خود قرار دارم.

● پس برای چه با او ازدواج نمیکنید؟
- بالاخره با هم ازدواج خواهیم کرد حتی اگر از نظر عشقمان مسأله ای اساسی نباشد.

● دیر بازود؟
- زود. بخصوص برای آنکه من نیاز و تمایل داشتم یک بچه را احساس میکنم.

● چه استنباطی از مادر شدن دارید؟
- ایده خودخواهانه ای ندارم و معتقد نیستم که بچه یک باز بچه برای زن بالغ است. در مادر شدن آنچه مرا بخود جلب میکند توانائی تجدید وجود خویش از خلال یک موجود دیگر است.

● چه عیبی دارید؟

آقای مجید (زابل):

اولین فیلم سوفیا لورن «برده‌های سفید» و اولین فیلم جان وین «سلام» نام داشت. عکس قهرمان زیبایی اندام را در مجلات ورزشی ملاحظه خواهید نمود.

آقای احمد ابروی:

آدرس کانون فیلم تهران اول خیابان شمیران - اول خیابان حقوقی و آدرس انستیتو ایران و ایالتی تهران پانزدهم از چهارراه یوسف آباد کوچه هاشمی است. شرایط عضویت در این دو محل را از خود کانون و انستیتو می‌توانید سؤال بفرمائید. عضویت در کانون شرط خاصی بجز پرداخت حق عضویت ندارد و لی عضویت در انستیتو ایران و ایالتی را نمیدانیم.

آقای برزین صمیمی:

۱- علت آن اختلاف در مورد اسم کارگردان فیلم «جهنم‌سبز» در یک کلمه: «اشتباه» است.

۲- ما یک فیلم بنام «گروگان» سراغ داریم و همان است که شما هم می‌شناسید ضمناً کاشکی کاغذ یک کمی بزرگتری برای نامه‌تان در نظری می‌گرفتم که که کنارش بان شکل نامنظم پاره شده باشد.

آقای غلامرضا فوقانی شمیرانی

برادر، ذهن عزیزت را در این ایام امتحانات با فکر کردن بان بساط خسته نکن، بگذار هر کار که میخواهند بکنند و شما بان برنامه نخواهیم رفت به‌ما چه چه برنامه‌ای راه انداخته‌اند صاحب آن مؤسسه هم پول می‌گیرد و دستگاش را در اختیار کارگردانان آن برنامه قرار میدهد اگر نندید بر نامه هم برای پول درآوردن هر چه مردم می‌خواهند بآنها میدهند. این وسط ما کاری که می‌توانیم بکنیم این است که خودمان را کنار بکنیم. دوستان همگی به‌ما سلام میرسانند و برایتان آرزوی موفقیت دارند.

ایرج اعمالی (قبا)

مینویسند: «تمام مطالب و تصاویر مجله شما در نوع خود عالی و بینظیرند بجز همین چند

صفحه موزیک که کاملاً تودوق میزند مطمئن باشید جزد عده‌ای بسیار معدود و خیلی کم همگی خوانندگان از اینکه هر هفته مجبورند مشت از قیافه‌های مسخره و عجیب در مجله خودشان ببینند در عذابند.»

آقای علیرضا تابناک:

اشخاصی که نامشان را خواسته‌اید: گروگان (کارگردان: فردزین - فیلمبردار: زان - بادال - هنرپیشه‌ها: گریگوری - پک - آنتونی - کوین - ریون - پلگرن). ماکس آبی (کارگردان: جان گیلرمن - فیلمبردار: داسلاس اسلوسکوب - هنرپیشه‌ها: اورسولا - اندرس - جرج پیارد - جیمز میسون) قطار قن رایسان (کارگردان: مارک رابسون - فیلمبردار: ویلیام داینز - هنرپیشه‌ها: فرانک سیناترا - ترورهاروارد - رافائل کارا - سرجو آنتونی - چسان لیتون) عملیات کراسبو (کارگردان: مایکل آندرسون - فیلمبردار: اروین هیلیر - هنرپیشه‌ها: سوفیا لورن - جرج پیارد - ترورهاروارد).

آقایان جمال‌حقی - محمد طباطبائی:

کارگردان فیلم «مادام ایکس» دیوید لاول ریچ، فیلمبردارش «راسل متی» آهنگسازش «فرانک اسکینر» بود. هنرپیشه‌های فیلم: لانا ترنر، جان فورسایت، کایردالیا (سروکیل مادام ایکس) ریکاردو مونتا لیان، کنستانس بنت و برجس مردیت بودند. رل بچگی پسر مادام ایکس را «تدی کوئین» بازی می‌کرد.

آقای مسعود جیردهی:

اگر می‌گفتید آثار فیلم شده «لئو تولستوی» را ذکر کنیم، جنگ و صلح، آنکارینا، رستاخیز را اسم می‌بردیم (با قیاد احتیاط که چندتائی دیگر هم فیلم شده است و ما خبر نداریم) اما به‌کتابهای تولستوی جز اینها می‌توانیم سرگوس پیر و هنر چیست را اضافه کنیم.

آقای علی اکبر حسن زاده اهواز:

۱- برای هیلری میلز با درس صفا هنرپیشه‌ها نامه بنویسید. لیست فیلم‌های او در فرهنگ شخصیت‌ها آمده است. ۲- ستاره‌ها: شرق بهشت (جولی هریس) - آبا کسی معشوقه مرا دیده است (پایر لوری) - سیندر فلا (آنا ماریا آلبرتی).

آقای امیر تیمور عامری:

۱- آهنگسازها: شب ز نرالها (موریس ژار) - ادی چابن (جرج گاروارنتر) - تشیع جنازه در برلین (کنراد افروس) - خارطوم (فرانک کوردل). ملاحظه می‌کنید که به احوالات آهنگسازان فیلم نیز ضمن بخش موزیک مجله رسیدگی می‌شود.

آقای اسفندیار نفیسی:

... لطف کرده و دو اشتباه مارا تصحیح کرده‌اند که باین وسیله از ایشان تشکر می‌کنیم: کارگردان آسمان آشفته جوزف پونی - کارگردان اسلحه نفرین شده: وینسنت شرم. ... در مورد کارگردان این دومی باید عرض کنیم که گویا رابرت پریش آنرا شروع کرده است چون ما آن را جزو فیلم‌های او خوانده‌ایم.

آقای جهانگیر بدری:

کارگردانها: دیدار (برناردویکی) - ناگهان تابستان گذشته (جوزف منکیه ویس) - قفس عشق (رنه کلان) - بانول مرگ (راجر کورمن) - وقتی که لک لک‌ها پرواز می‌کنند (میخائیل کالانازف) - کله الماس (قای گرین) - لطافت صبح (آلکس سیگال) - غروبها (فردزین) - بوژست (دگلاس هیوز).

آقای سبیده دم «ریس اورتولانی»:

نویسندگان مجله از محبت‌های شما کمال تشکر را دارند.

آقای رضاسعیدی:

فعلاً نظری برای بر- گذاری کنسرت در میان نیست.

آقای حسن گشتیریانی:

فیلم‌های آنتنا اکبرک را قبلاً در مجله نوشته‌ایم و ذکر مجدد آنها مورد ندارد. وی در دو فیلم «زرک خان» و «پلیس بین المللی» با ویکتور مایور همبازی بود.

آقای پدرام توحیدی:

۴- کارگردان فیلم «حلقه آتش» آندرو استون و هنرپیشه‌های او: دیوید جانسن بود.

آقای مینو کمال:

متشکریم که باین مجله محبت دارید، متأسفانه چاپ مطلب موزیک بصورت مجله جداگانه میسر نیست، هم‌چنین بصورت یک ضمیمه جداگانه. خیال می‌کنیم اگر مطالب موزیک را بگذارید در مجله بماند و آنرا جدا نکنید هم مطلب محفوظ‌تر خواهد ماند و هم مجله خراب نمی‌شود.

آقای محمد رضا کدیور:

(رشت): سه حرف A.S.C. که شما جلوی اسم فیلمبرداران فیلم‌های آمریکائی می‌بینید درجه نیست بلکه سه حرف اول این عبارت است:

American Society of Cinematographers

که یعنی: «انجمن فیلم برداران آمریکائی» و آوردن این سه حرف یعنی اینکه آقای فیلمبردار وابسته به انجمن فیلمبرداران آمریکاست.

آقای یحیی جاودان:

۱- داستانهای دون کیشوت و لبه تیغ را می‌دانیم که فیلم شده است، ولی از فیلم شدن آوای وحش خبر نداریم.

آقای علی جانی:

درباره طرز تهیه فیلم‌های کارتون حدود دوسال پیش مطلبی در دوشماره در مجله چاپ شد، در آینده نیز سعی خواهیم کرد باز در این باره مباحثی داشته باشیم.

۳- بین «مونتور» های فیلم‌هایی که پرسیده‌اید فقط مونتور سرگیجه را یادمان می‌آید که «جرج توماسینی» است.

آقای ابراهیم لامعی:

۱- کارگردانها: سرباز در باران (راف نلسون) - حمله (رابرت لدریج) - من و سلطان (والتر لانتک) ۲- هنرپیشه‌ها: مردی بنام پیت (جین پیتز - دیکارد تاد) در ساحل (گریگوری - پک - اوگاردنر).

آقای پرویز ن -:

۱- راد تیلبور در شهر سیدنی (استرالیا) بدنیآ آمد است. فیلم‌های عمده‌اش هتل بین‌المللی - کسیدی جوان - ماشین زمان - پرندمان - یکشنبه در نیویورک - سی و شش ساعت - مامور تصفیه - هتل و «چوکا» است.

آقای پرویز ن -:

۲- موزیک فیلم «در ساحل» اسکار نگرفته است.

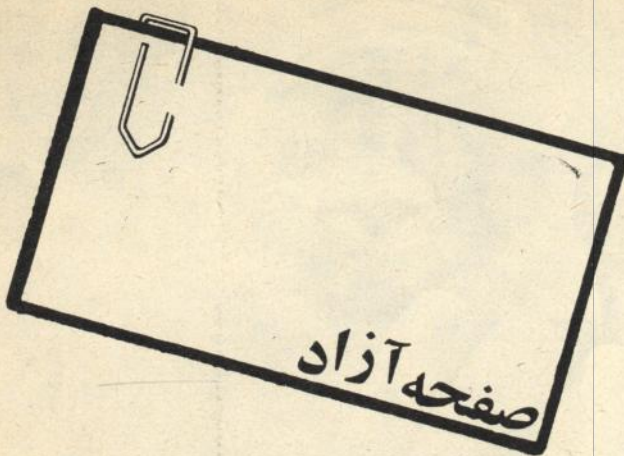
خانم‌ها: لیدا سعیدی.

ثریا خادمی، شیدا شاه‌علی (شاهرو)؛

۱- الیزابت تیلور بخاطر بازی «در گناهار نیویورک» و «چه کسی از یورجینیا ولف می‌ترسد» اسکار گرفته است.

آقای پرویز ن -:

۲- آنتونی پرکینز سی و پنج سال دارد. ۳- آهنگسازان فیلم‌هایی که اسم برده‌اید اینها هستند: فدر (میکس تلو دراکس) - تاراس بولسا (فرانس واکسن) - سلاطین آفتاب (المربرتائین).



صفحه آزاد

را کنار بگذاریم، تنها باقی میماند گوش جنبانیدن و دم چرخاندن این جناب با همان داستان و محتویات همیشگی و مضمون-قبله که تنها عنوانی دگر بر آن نهاده اند.

بهر حال روی سخن تنها با فردین نیست. بی هنران نرینه و مادینه و وطنی امثال او در این مرز و بوم فراوانند.

سیروس دیانته

هنرمند ..

● فردین هنرپیشه فوق العاده خوب و خوش تیپ و قیافه ایست. او هنرمند است هنرمندی شایسته. شانس در چنین مواقعی دروغ است او خودش خوبست او حتی از بعضی هنرپیشگان خارجی هم بهتر بازی میکند. خوبی و خوش تیپی و هنرش است که شهرت زیادی نصیبش کرده.

فردین فاقد خودخواهی و غرور و تکبر صفت و اخلاق بد دیگری است.

رقیبا - م

مستعجل ..

● عقیده ما را درباره « فردین » خواسته اید : « فردین » زمانی خوش درخشید ولی بعلمی دولت مستعجل بود، در نتیجه رفتاری که یکی از مجلات بعمل آورد فردین را بعنوان بهترین هنرپیشه سال به مردم شناساند، این انتخاب چنان آقای فردین را از باده غرور و خودخواهی سرمست و از خود بیخبر ساخت که دیگر جز خودش کسی را بحساب نمی آورد و چنین تصور میکرد که تنها او یک تاز میدان هنر و سینما است ..

زهی خیال باطل ! در صورتیکه اگر این آراء واقعا از طرف مردم و از جانب دوستداران هنر بدست میآید، این ناصر ملک مطیعی هنرمند محبوب و ارزنده بود که حق خود را میگرفت و مقام اول را احراز میکرد.

سهیلا - س

ترازو ..

● گذشته از تبلیغات پوچ و بی اساس «مانند انعقاد قرارداد با فردین از طرف دیویدلین، بازی با آنتینا اکبرگ و غیره» .. باید عرض کنم که موفقیت فردین صدر صد بستگی به صدای ایرج و دودولور او جلیلود دارد، باین ترتیب که اگر موفقیت فعلی در یک کفه ترازو و صداهای دودولور او را در کفه دیگر ترازو قرار دهیم کفه باهام برابر است و هر گاه صدای یکی از دودولورها (مثلا صدای ایرج) برداریم همانطور که کفه دیگر ترازو پائین می آید موفقیت فردین و شهرت فعلی او نیز صدر صد پائین خواهد آمد.

گرمان : محمد آقاجانی

بر خورد عقاید و آراء در باره فردین

درک ..

● بمقیده من فردین یکی از بهترین چهره هائی است که ایران بخود دیده اگر رلهائی که با او میدهند بعضی مواقع نامناسب است نباید اورا سرزنش کرد چون وقتی اورا بر روی پرده سینما میبینم حس میکنم سالهاست که با او آشنا هستم من بهنرش احترام میگذارم چون هنرش برای من قابل درک است. و میتواند در این محیطی که من زندگی میکنم از فیلم هایش راضی گردم .

هوشنگ ملازاده

پدرانه ..

● بنظر من فردین هنرپیشه خوبی نیست. ولی اگر در فیلمها کمتر بر قصد و آواز بخواند (البته با صدای ایرج) و کمتر رلهائی از قبیل کارگر و شاگرد مکانیک و سرکارگرا بازی کند خیلی بهتر میشود امیدوارم که آقای فردین نصیحت پدرانه مرا بشنود تا به شهرت و محبوبیتش لطمه وارد نشود.

شهمش ارجمند

عاشق ..

● بنظر من آقای محمد علی فردین بهترین هنرمند ایران است در هر فیلمی که بازی می کند کاراکترها را خوب درک میکند و در محوله را به بهترین وجهی ایفا میکند من جدی عاشق خودش و هنرش میباشم، که نمی شود حدی بر آن متصور شد. در هر فیلمی که بازی میکند با خوشحالی خیلی خیلی زیاد بدیدن آن فیلم میروم و احساس غرور و شادی میکنم. فردین علاوه بر بازی هنرمندانه ای دارای تیپ خوبی هم میباشد او دارای هیكل و اندام متناسب و صورت جذاب و زیبا است که کمتر کسی در این سن و سال دارای چنین قیافه ای است.

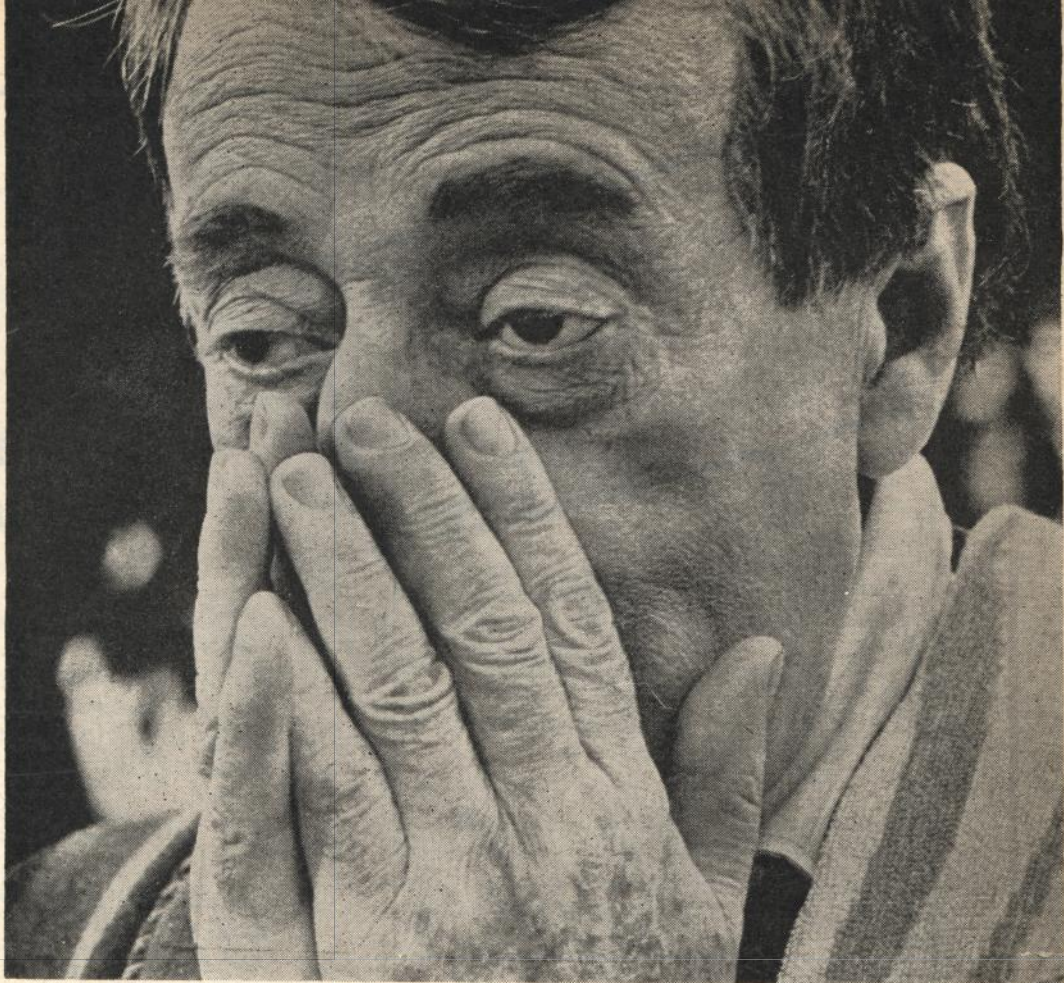
ف - ملیحانی

مانکن ...

● قریب چند هفته است که این بحث وجدل ادامه دارد و موافق و مخالف چون خروس جنگی بیکدیگر میتازند بخاطر چه کسی؟ «فردین». مخالف میگوید فردین بی هنر است و حق هم دارد. موافق میگوید فردین خوش هیكل و زیباست. قطعاً این موافق ارجمند قبول خواهند کرد این حقیقت را که: «سینمای هنری خواستار مانکن نیست».

تصور نمیکنم این بحث بپهوده پایانی داشته باشد !! «فردین» و همکارانش جز آنکه به اپتندال سینمای فاسری کمک شایان کنند، چه از دستشان برمی آید؟ تنها هنری که دارند، سواستفاده از سادگی مشتی عامی و سرکیسه کردن جماعتی خواب آلود است.

فردین چه هنری دارد؟ اگر آوازی ایرج و صدای جلیلود



خدا حافظ ، توتو

● توتو با تفاق همسرش



■ اگر انگلیسی بود حتماً مانند لارنس آلیویرو آلک گینس به او لقب « سر » میدادند. زیرا واقعاً استحقاق يك چنین لقبی را داشت ولی از آنجائیکه ایتالیائی بود اجباراً برای حفظ عنوان اصلی سالها مبارزه میکرد ولی با وجود این مردم ایتالیا هرگز نتوانستند بخودشان بقبولانند که «توتو» ، در واقع نامش «دون آنتونیو فوکس فلوویو آنجلو دوکاس- دکورتیس» است. و در يك خاندهان بسیار قدیمی اشرافی متولد شده است .
 در واقع خود توتو هم هرگز اصراری نداشت که مردم او را يك اشرافزاده بدانند و هرگز نقش پرنس یا کنت را در زندگی روزمره اش بازی نمیکرد. او میخواست قبل از هر چیز يك «آقای واقعی» باشد، موجودی که انسانیت

به او افتخار کند .
 راجع به او نوشته اند :
 «بزرگترین بدشانسی توتو این بوده است که هنرش بعد از سینمای صامت متولد شد و همین مسئله مانع شده است که او يك چارلی چاپلین دوم بشود» . اتفاقاً خودش همیشه این حرف را مکرر میگفت: « با این چهره ای که من صاحب آن هستم قادرم هر چیزی را که فکرش را بکنید، بیان کنم، ولی حیف که کلمات بمن لطمه میدید میزنند» .
 این حرف توتو حقیقت ندارد . بزرگترین دشمن توتو موقیبتی بود که نصیبش شده بود. او کارش را از صفر شروع کرده بود یعنی با خواندن «پیش پرده» دراماکن عمومی زمان جنگ اول که «Cafè chantant» نام داشت. بعد وارد گروههای «اپرت» شد و بمقام رئیس کمیک که کارش تهیه واریته بود رسید، اولین واریته ای که در این مقام تهیه کرد نامش «مسالینا» بود که او را به آستانه شهرت سوق داد.
 ولی شهرتی که بخاطر واریته «مسالینا» نصیبش شده بود يك شهرت دست دوم بود. در چند فیلم بازی کرد که مورد استقبال مردم قرار گرفت ولی این استقبال مردم برای يك بازیگر کمیک در ایتالیا نازکی نداشت و فیلمهای بازیگر کمیک دیگری بنام «ماکاریو» بهمان اندازه و بلکه بیشتر مورد توجه قرار گرفته بود.
 موقیبت بزرگ و ناگهانی توتو بعد از جنگ شروع شد ، یعنی در زمانی که مردم احتیاج داشتند



ماه و توتوی عربستان شرکت می دادند. خود توتو میخواست بهر نحوی شده در فیلمهایی مانند طلای ناپل - داستانهای رومی - دزدان ناشناس مهر گیاه بازی کند ولی تلاش او بیهوده بود.

برای بازی در فیلم «پرندهگان بدو پرندهگان کوچک» درستیوال کان بهترین بازیگر سال شناخته شد و جایزه ای باو اهدا کردند. این جایزه باوجود اینکه جایزه نسبتاً مهمی است ولی توتو زیاد هم از آن راضی نبود، زیرا بازیهای بهتری از خودش در فیلمها سراغ داشت. روزی در مورد حرفه بازیگری سینما اینطور گفت:

«حرفه ما مانند حرفه پیشخدمت های رستوران است، همیشه مردم در حال دستور دادن بما هستند و ما هم مانند همان پیشخدمت ها با حالت احترام آمیزی مقابل آنها ایستاده ایم و از مردم می پرسیم: «دیگر چه فرمایشی دارید؟»

او بکارش علاقه فراوانی داشت، دائماً درباره آن مطالعه میکرد. هر بار که میخواست در فیلمی بازی کند، افلاده بار سناریو فیلم را با دقت مطالعه میکرد و بعد هم هنگام فیلمبرداری فیلم دائماً با کارگردان در حال بحث و جنگ و جدال بود تا بلکه بتواند آنطور که بنظرش صحیح میرسد، در فیلم بازی کند. مرگ او برای سینمای ایتالیا واقعا فاجعه بزرگی بود، تا چند هفته پیش، اگر از یک ایتالیایی سؤال میکردید، بزرگترین اکتور کیه است ایتالیا کیست بلا درنگ در جوابتان میگفت: توتو. ولی حالا...

شادباشند و غم و اندوه را فراموش کنند. فیلمهای توتو در آن زمان برای مردم یک نوع آرامش خاطر، یک نوع قرص فراموشی و بالاخره بقول آمریکاییها یک «Relax» بود، موفقیت فیلمهای توتو در آن زمان باعث شده بود که تهیه کنندگان و کارگردانان تمام افکارشان را صرف بوجود آوردن فیلمی با شرکت توتو بکنند و برای اینکه بمردم اطمینان بدهند که توتو در فیلم شرکت می کند، نام او را به پرسوناژ اول فیلم میدادند و حتی در عنوان فیلم هم از نام توتو استفاده می کردند.

مثلاً: توتو در جستجوی خانه - توتو در جستجوی همسر - توتو امپراتور کاپری - توتوی شیخ - توتو تارزان - توتو و سلطان رم - توتو و زنهای توتو رنگی (اولین فیلم رنگی توتو). در آن زمان همه مردم ایتالیا با دیدن این فیلمها خندیدند. اینها همه فیلمهای درجه دوم توتو بودند که البته بعد در فیلمهای بهتری هم بازی کرد که از فیلم «Yvonne la Nuit» آغاز میشود و اینطور ادامه می یابد: ناپل میلیونر - نگهبانان و دزدان - انسان، حیوان و فضیلت و در این فیلم آخری بود که با همسرش «فرانکا فالدینی» آشنا شد. هر بار که توتو در فیلمی بازی میکرد، تهیه کنندگان و کارگردان بیشتر متوجه هنر بازیگری او میشدند ولی باوجود این او را در فیلمهایی مانند، توتو و کارولینا - توتو در مسابقات تلویزیونی - توتو در کره

نتایج فستیوال «کان»

● روزیکشنبه همین هفته نتایج بیست و یکمین فستیوال سینمایی کان انتشار یافت... در فستیوال امسال فیلم‌های با ارزشی شرکت داشتند، و داوران نیز از میان نامداران این هنرانتخاب شده بودند. نکته قابل توجه شرکت بریثیت باردو بود، و این اولین باری بود که وی پس آنکه در زمان گمنامی، بعلمت بدرفتاری در بان کاخ گفته بود هرگز در این فستیوال شرکت نخواهد کرد، قدم بکاخ فستیوال میکشاد.

نتایج اصلی از این قرار است:

«آگراندیسمان» اثر «میکل آنجلو آنتونیونی» بهترین فیلم، برنده جایزه نخل طلا از انگلستان.
«پیاگر مارك» ستاره جدید سوئدی، بهترین بازیگر زن بخاطر فیلم «الویرامادیکان»
«اودد کوتلر» هنرپیشه جوان اسرائیلی، بهترین بازیگر مرد بخاطر فیلم «سه روز و یک بچه»
جایزه منتقدین به فیلم «تصادف» اثر «جوزف لوزی» و فیلم «با کولی‌های خوشبخت هم ملاقات کردم» اثر الکساندر پتروویچ از یوگوسلاوی، مشترکاً تعلق گرفت.

جایزه بهترین سناریو نیز به «الیوپتری» کارگردان ایتالیایی برای فیلم «هر کس سهم خودش» و پستانریست فیلم فرانسوی «بازی کشتار» اثر «آلن ژسوا» داده شد.

جایزه بهترین کارگردان به «فرنس کوسا» مجارستانی برای کارگردانی فیلم «فقط ده هزار خورشید» داده شد.

● «جک پالانس» در لندن مشغول بازی در يك فیلم حادثه‌ای و جنائی است... این فیلم «کشتن ازدها» نام دارد و نقش مقابل اورایک ستاره جدید بنام «آلینا گور» ایفا میکند. ● قرار شد بجای «مارچلوماسترویان» در فیلم جدید «فلینی» موسوم به «مسافرت ماستورنا»، «اوگوتونیاسی» بازی کند. فیلم بعدی فلینی «ساتیریکون» است که هنرپیشگان آن «کلادیا کاردیناله» و «آلبرتو سوردی» هستند... ● «اینکمار برگمان» کارگردان بزرگ سوئدی، باتفاق هنرپیشه مورد علاقه‌اش «ماکس فون سیدو» و «لیواولمن» فیلمی درباره جنگهای داخلی اسپانیا خواهد ساخت، که از دیدگاه خاص خود او مورد بررسی قرار گرفته است... ● قرار است با همکاری آمریکا - سوئد - فرانسه و ایتالیا يك فیلم مجل تاریخى موسوم به «ملکه کریستین» ساخته شود... قبلاً «گرتا گاربو» این نقش را بازی کرده بود... ● «جورج سیکال» و «نانسی کوان» در هتنگ گنگ مشغول بازی در فیلم «پنجمین گوشه» هستند... ● «لوران تریزیف» که چندی پیش در فیلم «میوه‌های تلخ» اثر «ژاکلین اودری» نقش يك مأمور خطاکار را بازی میکرد، دوباره در فیلم جدید «پی‌یر گربلا» بنام «آسوده بخواب، کاترین» چنین نقشی را بازی خواهد کرد.

از اینها که می شناسید

بدینوسیله علاقمندان را بخوانند آن دعوت میکنیم.

ویلا

● صاحب آتشین ابوی گوگوش خانم به‌راوی گفت که مشغول بنای ویلائی برای دخترش در حوالی سواحل شمال است و قصد دارد طبق آخرین متد ساختمانی ویلاهای مدرن، ویلائی بسازد که زبانزد خاص و عام شود...

مقابل

● برای ایفای نقش مقابل فروزان در فیلمی که به‌خرج حسامیان قرار است در بیروت و ایتالیا تهیه گردد، کامی کسروی برگزیده شد و در این هفته وی بصوب آن نواحی حرکت کرد. این دو، قبلاً باهم در فیلم «شمسی پهلوان» همبازی شده بودند.

عروسک

● رضا کریمی که در وزارت فرهنگ و هنر مشغول تهیه فیلمهای عروسکی است و يك فیلم کوتاه مینیاتوری هم در دست تهیه دارد،

بررسی ..

● اخیراً تلویزیون ثابت (کانال ۳) برنامه بررسی مطبوعات را پس از اخبار هر شب پخش مینماید...

این برنامه مورد توجه فراوان قرار گرفته، اجراکننده آن خانم بایگسان، و تنظیمکننده‌اش روح‌الله میبشراست.

ماهنامه

● شماره هفتم ماهنامه ستاره سینما (سینمای نو) بزودی منتشر میشود... در این شماره سعی شده بنوع مطالب افزوده گردد و حاوی مصاحبه‌ها و بحث‌هایی درباره کارگردانان و نقد فیلم‌های روی پرده است...

بعلاوه چون بزودی آخرین فیلم آنتونیونی موسوم به «آگراندیسمان» (هوس در صبح تابستان) که برنده جایزه اول فستیوال کان شد، در تهران بروی پرده خواهد آمد، در طی چند مقاله مفصل و جالب، سعی شده نکات اصلی این فیلم روشن گردد، که

سینما در شهرستان

این صفحه اختصاص به شهر یا شهرستانهای بخصوصی ندارد، منظور ما آن نیست که فقط پیرامون شهرستانهای پرسینما گفتگو شود. خوانندگان عزیزى که ساکنان شهرستانهای کوچک و دارای یکی دو سینما هستند نیز کلامشان در اینجا جایی خواهد داشت، حتی ساکنان شهرستانهای بدون سینما نیز اگر در این مورد حرفی و پیشنهادی دارند با کمال میل چاپ خواهیم کرد... محض اطلاع عرض شد.



این هفته يك مژده، يك نامه خشنودکننده داشتیم، و این نامه دوستان آقای عباس گودرزی از کرمانشاه بود... ایشان می‌نویسند:

«... این هفته خبر مسرت بخشی دارم و آن اینکه بحمدالله و با کمک شما و انتقاد بی‌غرض حقیر، وضع آن سینمای کذائی کرمانشاه عوض شد و بصورت يك سینمای لوکس و قابل استفاده برای خانواده‌ها درآمد. سایر سینماها نیز در وضع خودشان تجدید نظر کرده‌اند و خلاصه این که سینمایی را از يك وضع نامناسب خارج ساخته و احیا نمودید. بدینوسیله از شما سپاسگزارم که در راهی چنین مهم و سودمند قدم برداشته‌اید»

روی پرده

گرفتار (انگلیسی)

Rapture

سرگذشت يك دختر خیال باف كه توسط يك خانم نویسنده در داستان «عاشق مرسك» مطرح شده است سوزه این فیلم اثر «جان گلمیرین» قرار می‌گیرد. پاتریسیا گوتسی رل دختر نوجوان ماجرا را بازی می‌کند و دین استاک ول نقش محبوب جوان او را دارد. هنرپیشه دیگر درام عشقی ملوین داکلاس است.

جاننی گول (امریکائی):

Johnny Cool

فیلمی است از «ویلیام اش» در باره يك ساکتتر بیرحم و خطرناك كه برای اخذانقمام بجان تبهكاران بزركی آمریکا می‌افتد و يك يك آنها را جورا نه از بین می‌برد. رل اول فیلم راهنری سیلوا بازی می‌کند و نقشهای دیگر در دست الیزابت موننگری، جوئی بیشاب، سامی دیویس، جیم باکوس، تلی ساوالاس، مورت سال و برادکستر است.

دومرد وهزارماجرا (انگلیسی):

The Spylarks

رابرت آشر کارگردان اکثر فیلم‌های «نورمن ویزدام» فیلمی ساخته است که در آن يك زوج جدید كميك با اسم «اریك مورگام» و «ارنی وایز»

از موفقیت قهرمان عروسکی خود «آقای شاکي» (که خود نیز بجایش صحبت میکند) بسیار راضی و سرحال بنظر میرسد و به راوی گفت خیال دارد از برکت وجود این عروسک حسابی پولدار شود!

اقتباس

● زندگی مدتهاست که تصمیم به تهیه فیلمی برای مولسن روزها دارد، و این تصمیم همین روزها عملی میشود. وی قرار شده براساس سوزه فی اقتباس از فیلم «مادام ایکس» فیلمی بسازد و گویا همه مقدمات امر هم فراهم گردیده و طی یکی دو هفته آینده جلوی دوربین قرار خواهد گرفت.

ابری

● شنبه گذشته، نخستین صحنه فیلم «سرگردانها» به کارگردانی زرین دست و با شرکت مغفوریان و آتوش جلوی دوربین رفت ولی به علت ابری بودن هوا، فیلمبرداری مقدور نگردید. از این هفته، تهیه این فیلم با سرعت بیشتری دنبال میشود.

ویزا

● اوایل هفته گذشته، نانسی کوواک که ویزایش نزدیک باتمام بود، برای دیداری کوتاه از

معرفی می‌شوند. حیطه عملیات این دو کمترین يك زمینة جاسوسی - جنائی است که البته در آن بجز خنده، دختران زیبا نیز نقش دارند.

● سازوآواز (هندی):

سارا بانو و جوی مکررجی در این اثر از «نوشاد» ایفا کننده رلهای اول هستند، فیلم سوزه ای عشقی - اخلاقی دارد و ضمناً همانطور که از نامش برمیآید در آن رقص و آوازه‌های فولکلوریک هندی نیز گنجانده شده است.

● در يك صبح زیبای تابستان (فرانسوی):

Par un beau matin d'été

«ژان - بل بلوندو» رل آشنای خویش و لگرد دوست داشتنی و ماجراجو را در این فیلم تکرار می‌کند. فیلم سوزه ای پلیسی - جنائی دارد و ضمن آن قهرمان داستان را در خلال ماجراهای خطرناك با دو زن از دو تپ مختلف (جرالدین چاپلین - سوفی دومیه) روبرو می‌سازد. گابریله فرزتی و آکیم تامیروف نیز در این فیلم بازی می‌کنند.

● غریبه‌ای در شهر (آمریکائی):

Killer on a horse

يك فیلم وسترن جدید است با شرکت هنری فاندو هنرپیشه قدیمی آمریکائی. نقش مقابل او را «جنیس رول» (آوارزکلی - دعوت بيك تیراندازی) و همچنین کینان وین و آلدوری بهمه دارند.

قبول

● بالاخره بعد از گفت و گوی بسیار، قرار شد سینمای ریولی با پارامونت و کاپری تشکیل گروهی بدهد و فیلمهای کمپانیهای یونیورسال و وارنر را به ترتیب بنمایش بگذارد.

میسازد، این روزها به عدد «چهار» علاقه مفرط پیدا کرده... علاوه بر فیلم «چهار خواهر»، همین روزها فیلمی بنام «چهار درویش» بوسیله وی جلوی دوربین خواهد رفت.

اسرائیل عازم آن کشور شدویس از بازگشت بعید نیست در فیلم تازه فاضلی «قهرمان شهر ما» چهار دار يك نقش کوتاه شود. ● امینی که به تنهایی سالی چهار پنج فیلم برای استودیوی برادرش

گوئی سیل لشگریان مغول ناگهان به قلعه‌ای هجوم برده باشد. یکی داد میزد دستم شکست، یکی فریاد می‌کشید خفه شدم، در این گیرودار ناگهان جنگ و جدال سختی بین دو نفر در گرفت این بزن و آن بزن، بنده ناگهان پشت گردن خود درد شدیدی احساس کردم. با عصبانیت سر بر گردنم دادم چند نفر از کارکنان سینما با چوب و چماق به جان مردم افتاده‌اند و بهیچ کس ابقاء نمی‌کنند مردم باداد و فریاد پا بفرار گذاشته‌اند ما هم چون ظرفیت کتک خورمان محدود بود دوپا داشتیم دیوای دیگر هم فرض کردیم و پا بفرار گذاشتیم. از آن بعد نیز عطای این سینما را به لقایش بخشیده‌ایم.

● بسیار بسیار کار خوبی کرده‌اید!

گویا در مورد وضع سینماهای اهواز عموم خوانندگان اهوازی مامتفق القول باشند چون آقای ایرج باقری نیز بجز سینمای «آ» که اخیراً اقدام به نشان دادن فیلم‌های خوب کرده است بقیه ۵ سینمای این شهر را سینماهایی میدانند که بود و نبودشان هیچ فرقی نمی‌کند چون فیلم‌هایی که نشان میدهند نه بدرد دنیای تماشاچی می‌خورند و نه بدرد عاقبت او..

● بهر حال همت آن سینما قابل ستایش است و امیدواریم که با تأیید جوانان علاقمند سینماهای دیگر نیز باین سینما تاسی کنند.

مانیز کمال خوشوقتی خود را از آنکه این خدمت ناقابل مثمرتر واقع شده است ابراز می‌داریم و امیدواریم که در موارد دیگر نیز این گفتار به نتیجه‌های مشابه منجر گردد.

آقای غلامرضا کیانی مراتب رضایت خود را از سینمای «ز» شهر خودشان زاهدان باینصورت ابراز داشته‌اند:

«این سینما خواسته‌های اکثر جوانان شهر ما را برآورده می‌کند یعنی اکثراً فیلم‌های خوب نشان میدهد، مثلاً ما در این سینما موفق بدیدن آثاری چون دربارانداز، مری پاپینز، لردجیمو زمانی که دزد بودم شده‌ایم... جلوه این فیلم‌ها در صورتی بیشتر خواهد شد که صاحبان سینما تغییراتی در وضع ساختمان آن بدهند و رفاه و آسودگی مردم را بیشتر در نظر بگیرند»

★

آقای هرمز مستوفی پور از ما خواسته‌اند که شرح زیر را درباره گوشه‌ای از وضع یکی از سینماهای اهواز چاپ کنیم شاید باعث عبرت همگان شود!

«دروهائی خوش و مطبوع باسه نفر از دوستان بسوی سینمای نزدیک به رودخانه کارون رفتیم. همچو که به سینما رسیدیم دیدیم خدا روز بد ندهد جلوی گیشه از آدم سیاه شده و از همه طرف دست است که مثل نانوائی روز قحطی بسوی گیشه دراز است ضمناً دادو فریاد و همهمه عجیبی نیز برقرار بود طوری که آدم سرسام می‌گرفت.. بالاخره خداوند به دل سینماچی‌ها برات کرد و در گیشه باز شد،

بیان داشت ، سه راه حل برای ستاره ای چون او ، باقی میماند .
یا جواب بدهد - یا از جواب دادن خودداری کند - و یا اینکه خبر نگار را از خانه اش بیرون کند ..
اما ویرنالیزی راه حل اول را انتخاب کرد ..



- در طول سالها ، خانم ویرنالیزی ، شما موفق شدید که از خود یکی از کامل ترین شخصیت های سینما را بوجود آورید؛ همسر و مادر نمونه - زن آداب دان - و ستاره برجسته ای بیک اندازه برای تهیه کننده ها و کارگردانان . اما عده ای مینویسند که شما یک زن «حسابگر» هستید ، و علائق و رشته های شما مصنوعی است .. در این باره چه میگوئید ؟

● در این باره هر چه بگویند نادرست است .. آنهایی که این چیزها را درباره من مینویسند ، مرا نمیشناسند .

مثلا نمیدانند که من تا ۲۲ سالگی ، بصورت زنان دیگر در مجامع ظاهر نشدم ، و در این سن نیز ، شوهرم بهمراه من بود ، و از آن گذشته «حسابگر» یعنی چه ؟ اینکه هیچ چیز را به تصادف واگذار نکنم ؟

فرا گرفتن رقص و زبان انگلیسی و هنر پیشگی ؟ و یا رد دعوت شرکت در یک میهمانی یا شب نشینی ؟ این مربوط به حرفه است و نه به حساب .

- بنظر میرسد که یکی از آرزوهای شما آنست که مقامی



اولین و تنها عشق ویرنالیزی شوهر اوست

که در فیلمها می بینیم .
بمن خاطر نشان میکنند که از طرح سؤالهایم و اهمه ای نداشته باشم ، زیرا او همین اواخر از محاکمه ای که بخاطر فیلم «عروسکها» برپا شده بود ، فارغ شده است ..

در مقابل ، من نیز با و یادآور میشوم که در مقابل یک خبر نگار ، وقتی سؤالات و منظور خود را

● بملاقات «ویرنالیزی» در ویلای ساحلیش میروم و با خود تعدادی سؤال و مقداری کنجکاوی بهمراه دارم .

وقتی با استقبال من میآید یک پیراهن جگری رنگ بتن دارد ، و چورا بهای «مری کانت» بپا کرده است ، موهای طلائی ، چشمان سبز ، پوست سپید زیبایش ، دهان و چهره ، تمام همان هائی هستند



با من بستند .

— سال گذشته، شما قرارداد پنجاه ساله خود را با « جورج آکسلرود » فسخ کردید . و گفتید که این قرارداد شما را ارضاء نمیکند . آیا در مقابل چیز دیگری بدست آوردید ؟

● شاید حدس زده باشید که لغو این قرارداد بدلائل غیر حرفه ای بوده است . من در مقابل این الغاء قطع رابطه با هالیوود توانستم خوشبختی زندگی در کنار شوهر و بوسم را بدست آورم .

— درباره شوهرتان ، قبلا شما گفته اید که او بهیچوجه حسود و عصبانی نیست . اما روزنامه ها بر سر نزاعی که در یک عصر تابستان مهندس « پشی » شوهر شما ، در « ساردنی » بوجود آورد ، جنجالی بر راه انداختند ...

● شما فکر میکنید که شوهر یک ستاره سینما بودن ، کار آسانی است ؟ بهر حال ، در این ماجرا هم ، فرانکو خیلی مردانه و متین رفتار کرده است ، و هیچگونه نکته اغراق و یا یرتی در این ماجرا وجود ندارد .

بهر حال در نقش شوهر یک ستاره سینما ظاهر شدن ، خسته کننده و سخت است . و در اوائل این کار واقعاً برای فرانکو دشوار بود .

مطلب آخر که باید اضافه کنم ، آنست که همانطور که فرانکو اولین عشق من بود ، تنها عشق من نیز هست . و من زندگی خانوادگی بسیار خوشبختی دارم .

۹۰

چون « گریس کلی » در سینما داشته باشید .

و وقتی آمریکائی ها خواستند شما را در مقام « مریلین مونرو » جلو ببرند ، رد کردید ، و حتی گفتید که دارای صفات مشترکی با پرنسس گریس هستید ، دقیقاً تفکر شما در این باره چیست ؟

● صبر کنید . من هرگز نخواسته ام که شبیه کسی باشم . من شخصیت خود را دارم مسئله ای که اشاره کردید ، فقط باین علت پیش آمد ، که من بجای « مریلین - مونرو » (فقید) در فیلم « چگونه میتوان زن خود را بقتل رسانید ؟ » بازی کردم . اما در مورد گریس کلی ، فکر میکنم در بعضی از موارد زنانکی ، شباهت هایی بهم داشته باشیم ، و فقط همین . تنها آرزوی من اینست که فقط شبیه خودم باشم .

— شما از هر جهت ، خانواده - موقعیت - موفقیت - و ثروت موفق شده اید . برای آنکه در تمام این مراحل موفق بود ، چه اسلوبی لازم است ؟

● صادقانه بگویم ، این مسئله برای آدم گران تمام میشود - و مثلاً « مریلین » حتی زندگی خود را هم باخت اما من ، در سن سیزده سالگی ، شروع بکار کردم ، و تا مدت ده سال هیچ تهیه کننده ای از وجود من خبر نداشت ، تا اینکه پس از آن یک قرارداد هفت ساله



ناپلئون چهارم!

کشانده شد، آکتوری، بهالیوود رفت و مانند همه وارد مدرسه هنر پیشگی شد و بالاخره در گروه هنرپیشگان درجه دوم بصف ایستاد و برای بدست آوردن رلهای مختصر و کوچک در سینما و تئاتر فعالیت میکرد. نظام وظیفه و خدمت در نیروی دریائی آمریکا مدتی او را از فعالیت بازداشت ولی بعد بمحض مراجعت شروع بکار کرد و او را در چند فیلم درجه دوم شرکت دادند؛ منتقدین کم و بیش از بازی او در فیلم ها تعریف میکردند و در سال ۱۹۵۹ بالاخره فرصت به بزرگی نصیب شد. رابرت وان ناپل نیومن در فیلم «جوانیان فیلا دلفیلا» که در زمان خودش فیلم مهمی بحساب می رفت، همبازی شد. بازی او در این فیلم بسیار مورد توجه قرار گرفت بطوریکه او را نامزد دریافت جایزه اسکار برای ایفای رل درجه دوم کردند ولی متأسفانه آن سال هیو گریفیث برنده جایزه درجه دوم اسکار شد.

سال ۱۹۶۲ برای رابرت وان شاید بدترین سال زندگی بود. مادرش که از مدتی پیش بیوه شده بود، در گذشت. مرگ مادر فوق العاده دردناک بود. تاجائیکه تصمیم گرفت دست از همه چیز حتی کارش بردارد و به سیاست بپردازد، این حالت عدم اطمینان رابرت وان بحرفه اش، مدت زیادی بطول نیاورد. مجددا بکار سابقش برگشت، بعد از بازی در یک سری فیلمهای تلویزیونی تهیه کنندگان، «رابرت وان» را

شایر شرح حال رابرت وان بتواند بما کمک کند و جواب تمام این سئوالات را بدهد و بالا اقل موفقیت این پدیده تازه آمریکائی را بتواند روشن کند.

رابرت وان در بیست و دوم ماه نوامبر سال ۱۹۳۲ در یکی از بیمارستانهای مخصوص آدمهای بی بضاعت متولد شد. والدین او کارشان هنر پیشگی بود. هنر - پیشگانی که خیلی کم اتفاق می افتاد کار نصیبشان شود. وقستی هم که کاری به آنها محول میشد نمی توانستند فرزندشان را بمسافرت هائی که برای انجام نمایش پشهر هامیکردند، با خود ببرند و وقتی رابرت شش ماهه شد او را به پدر بزرگش که در «مینه آپولیس» زندگی میکرد، سپردند.

مادر و پدرش بعد از چند ماه از همدیگر جدا میشوند و مادر رابرت با اکتور دیگری ازدواج میکند بنام جان کانر که بازیگر خارق العاده ای بود و در عوض دائم الخمر. رابرت از این مرد خیلی چیزها یاد گرفت حتی عشق و علاقه به بطری را.

فقط یک چیز باعث شد که رابرت وان بسر نوشت بدی دچار نشود؛ ایمان صادقانه اش نسبت بمذهب کاتولیک و وقتی دوره دبیرستان را بپایان رسانید و در دانشکده اسم نویسی کرد کاملاً موجود دیگری شده بود. رابرت میخواست روزنامه نویسی بشود و شروع بنوشتن مقاله برای روزنامه ها کرد، ولی شرکتش در یک برنامه رادیویی باعث شد که او بطرف دیگری

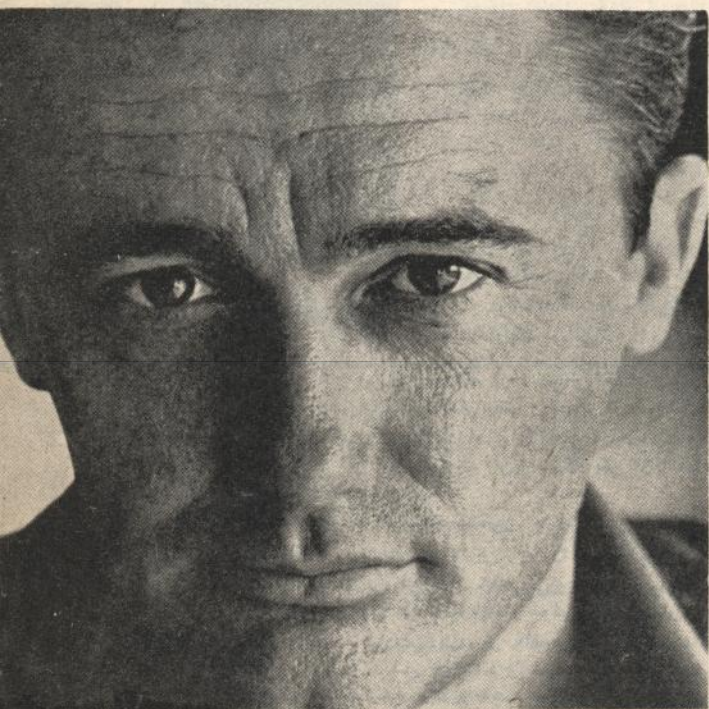
■ ■ دوران «رودافو والتینو» برای او یکباردیگر بوجود آمده تمام زنهای آمریکا عاشق و شیفته او شده اند هر کجا که قدم میگذارد، زنها آنچنان استقبالی از او می کنند که بعضی مواقع لباسی بر تنش باقی نمی ماند. او پدیده تازه ایست که حتی روانشناسان و مردم شناسان برای کشف آن به او توجه پیدا کرده اند. نامش رابرت وان است. او آمریکا را دیوانه خودش کرده است. پرسیدید چرا؟

جواب دادنش خیلی آسان است؛ برای اینکه او یکی از مشهورترین پرسوناژهای سری فیلمهای تلویزیونی یعنی «ناپلئون سولو» مامور مخفی سازمان «U.N.C.L.E» جان داده است موفقیت این سری فیلمهای تلویزیونی شاید کمی بیشتر از سری فیلمهای «خفاش» باشد، بهر حال موفقیتش باندازه ای بوده است که تهیه کننده گان فیلمهای سینمایی از شهرت آقای ناپلئون سولو برای ساختن چندین فیلم استفاده کرده اند.

ولی هیچکدام از اینها علت موفقیت رابرت وان را نمیتواند موجه جلوه دهد. شاید شما که این مطلب ناپلئون را میخوانید به پرسید: «زنان آمریکائی چه چیز جالبی در این مرد یافته اند؟ آیا واقعاً او مرد زیبا-یست؟ آیا واقعاً او اینقدر مسحور کننده است؟ چطور ممکن است تمام زنهای دنیا اینطور شیفته و عاشق او بشوند؟»

ناپلئون سولو:
جیمز باند
آمریکا

رابرت وان يك مرد مذهبي و با ايمان واقعي است



در سری فیلم‌های « مردی از
United) « U. N. C. L. E
Nations Command for
Lowland Enforcement)
شرکت دادند .
در کنار او آکتور دیگری
بازی میکرد بنام : دیوید مک -
کالوم .
سال ۱۹۶۵ بود . سال موفقیت
برای رابرت وان سال پول و ثروت
و در نتیجه سال مزاحمت ها و
گرفتاریهائی که روزنامه ها برای
زندگی خصوصی هر آدم مشهور
وجود می آورند ...
زندگی احساساتی و عشقی او

چندبار بخاطر جنجالهایی که
روزنامه‌ها بپا کردند بهم ریخته
شد و رابرت وان هرگز نتوانست
تشکیل يك زندگی زناشویی بدهد .
رابرت وان از ناپلئون سولو
بودن در سینما و تلویزیون خیلی
راضی و خوشحال است ولی باتمام
اینها دلش میخواهد در دنیای
سیاست فعالیت کند . او یسکی
از دوستان نزدیک خانواده کندی و
بخصوص رابرت کندی است و امیدوار
است که رابرت کندی رئیس جمهور
ایالت متحده امریکا بشود تا او
بتواند بعنوان فرماندار ایالت
کالیفرنیا به سیاست بپردازد .



برنارد هرمن

■ برنارد هرمن از کودکی شیفتهٔ موزیک بوده است و نمیتوان منکر این حقیقت شده که او بیش از هر کس برای معرفی موزیک دانان آمریکائی وانگلیسی چون «ایوز» «راکلز» «اسکانبرگ» و غیره، بدوستان و موسیقی زحمت کشیده است. او معرفی این هنرمندان را زمانی شروع نمود که در ارکستر فیلا-مونیک نیویورک و ارکسترهای دیگری از قبیل بستون، فیلادلفیا، هوستون، و ارکستر سمفونی «بی بی سی» لندن افتخاراً فعالیت می نمود.

فکر باز و ذوق و سلیقه اودر امر ساختن آهنگ در بین موسیقی دانان هم عصر خود کمتر چشم می خورد، او یکی از موفق ترین سازندگان سمفونی، کنسرتو،

موزیک فیلم

سویت، ایرا و اورا تورویومی باشد. در ضمن تا کنون بالغ بر ۵۰ موزیک متن برای فیلمهای سینمایی و نمایشات تلویزیونی ساخته است. ما بین آثار این موسیقی دان با استعداد، دو اپرایی که برای برنامه های تلویزیونی بنامهای «سرود های کریسمس» و «بچه های بدنیامیاید» ساخته است، از بهترین کارهایش بشمار میروند.

موزیک متن «دانیل و بسترو شیطان» نیز یکی از با ارزش ترین آثار این موسیقی دان شهر می باشد که برندهٔ جایزه اسکار گردیده است.

کلیه آهنگهای فیلمهای «اورسون ولز» توسط برنارد هرمن ساخته شده اند.

آقای هرمن از اهالی شهر نیویورک می باشد. تحصیلات متوسطه خود را در دبیرستان «دوویت کلین تون» به اتمام رسانیده و فارغ التحصیل دانشکاه نیویورک می باشد در بیست سالگی ارکستری بنام «نیوچمبر» تشکیل داد و کنسرت های بیشماری از موزیکهای قدیم و جدید را در شهر نیویورک اجرا نمود.

اپرای «ارتفاعات توفان خیز» (عشق هرگز نمی میرد) و موزیک متن اغلب فیلمهای آلفرد هیچکاک و داریسل زانوگ نیز اغلب از ساخته های اوست. از دیگر آثارش میتوان موزیک متن فیلمهای

همشهری کین - جین این (یتیم) - آنا و پادشاه سیام - بر فهای کلیما نجارو - سلطان تفنگداران خیبر - باغ شیطان - مصری (باتفاق آلفرد نیومن) - شاهزاده بازیگران - دردریک قتل - اهل کنتاکی - مردخاکستری پوش - مردی که زیاد میدانست - سرگیجه - شمال از طریق شمال غربی (تعقیب خطرناک) - هارنی - مرد عوضی - بلای خانمانسوز (کلاهی پراز باران) روزی که زمین از حرکت بازمی ایستد - هفتمین سفر سندباد - مسافرت های گالیور - جزیره اسرار آمیز - جیسون و آرگونات ها - فارت های ۴۱ - روح - دماغه وحشت - دکتر سفید پوست - شبح و خانم موئیر - بر سر زمین خطرناک و تمام چیزهایی را که با پول میتوان خرید، که برنده جایزه اسکار نیز گردیده است، را میتوان نام برد.

* اگر بخواهیم کار این گروه را که از دخترانی جوان تشکیل شده است با یک کلمه توصیف نمایم لغتی بهتر و گویاتر از شورانگیز پیدا نخواهیم کرد. کار آنها اجراء کردن نواهای غم انگیز، رالاندربول و آهنگهای جاز است. این گروه توسط آلن بریسی که یکی از اعضاء قدیمی گروه انیمالز است کشف شدند.

چندی پیش، زمانی که این عده مشغول اجراء کردن برنامه های در کلوب «واتنویل» در نیویورک بودند، آلن آنها را دید و بلافاصله پیشنهاد کرد که به انگلستان بروند و چند آهنگی بر روی صفحه بر نمایند و در ضمن به آنها اطمینان کامل داد که با اینکار موفقیتشان صد درصد خواهد بود. این عده نیز که عبارت بودند از «گلدی»، «خواننده»، «کارول مک دونالد» و سوزی میشل خواننده و گیتاریست، «مارگو کروسیتیو»، نوازنده ارگ و «جین جربانه بیانکو» جاز بیست بدون معطلی به لندن رفتند و در آنجا آهنگ «آیا صدای ضربان قلب مرا نمی شنوی؟» را اجراء و بر روی صفحه ضبط نمودند. و در مدت کوتاهی در بین انگلیسیها معروف شدند، سپس به نیویورک برگشته و به کار خود ادامه دادند تا اینکه امروزه صفحاتشان از پر فروش ترین آهنگهای روز درآمده.



علامت سوال و مرموزها کوئیشن مارك و میسٲر یانز

■ هیت (علامت سوال) جزو اسرار است و تنها چیزی که از او میدانیم اینست که با «مرموزها» تشکیل گروهی را داده که امروزه از بهترین اجراء کنندگان آهنگهای روز و عوام پسند جهان می باشند. این عده مدتی پیش، از «دیرویت» به «آکابولکو» رفتند و در آنجا با اجراء آهنگهایی چون «کامی اوپارک وی» «نایتال» عنوان و «۹۶ قطره اشک» که توسط خودشان نیز ساخته شده است معروف گشتند پس از اجراء این آهنگها، تصنیف و آهنگ «من بیک نفر احتیاج دارم» را ساختند و بر روی صفحه چاپ نمودند. این آهنگ مدتها جزوده آهنگهای روز اروپا و امریکابود. «مرموزها» عبارتند از: «بابی بال دراما» رهبر گیتار - «فرانک رادریگوس» نوازنده ارگ «ادی سراتو» جاز بیست و «فرانک لوگو» نوازنده باس. راجع به علامت سوال نه تنها ما و شما بلکه همکارانش نیز هیچ چیز نمیدانند حتی نام حقیقی او را.



موزیک

انیماتور

هری، هری

هری، هری، بکجا میروی
و آیا، هری، هری، منهنم می توانم به آنجا
بیایم
این موضوع را میتوانم بتو قول
دهم
که مردن را برزندگی کردن بدون تو
ترجیح میدهم

هری، هری، بکجا میروی
هری، هری، حقیقت را بمن بگو
اوه، من چه کردم، که باعث شدم ترکم
کنی

هر چه بوده، خودت میدانی
که منظور نداشتم
هرگز سعی نکردم، سعی نکردم ترا آزار
دهم

هری، هری، بکجا میروی؟
چه میتوانم انجام دهم
و بتو ثابت کنم عشقم نسبت بتو
واقعیست؟
از هر مرد روشن فکری بیشتر بتو خدمت
کردم
هری، هری، عشقمان تمام شده
است
کوچولو بهر کجا که بروی ترا دنبال
خواهم کرد
تا دمر تبه عشق ترا نصیب خود کنم و نزد تو
بایستم. ولی تا آن موقع
هری، هری، بکجا میروی؟

MARY, MARY

(Written by Mike Nesmith. Lead sung by Micky Dolenz.)

Mary, Mary, where are you going to?
And Mary, Mary, can I go there too?
This one thing I will vow you,
I'd rather die than live without you.
Mary, Mary, where are you going to?

Mary, Mary, tell me truly.
Oh, what did I do to make you leave me?
Whatever it was, you know
I didn't mean to.
I'd never try, try to hurt you.
Mary, Mary, where are you goin' to?

What more, Mary, can I do
to prove my love is true to you?
I've done more than any clear thinkin'
man would do.
Mary, Mary, it's not over.
Wherever you go, child, I will follow.
Until I win your love again and
stand beside you.
But until then, Mary, Mary,
where are you goin' to?

THE BEAT GOES ON

(As recorded by Sonny and Cher on Atco Records.)

The beat goes on, the beat goes on —
Drums keep pounding rhythm to the brain —
La da da da di, la da da da da.

Charleston was once the rage, uh huh.
History has turned a page, uh huh.
The mini-skirts the current thing, uh huh.
Teeny-bopper is our newborn king, uh huh.
And the beat goes on, the beat goes on —
Drums keep pounding rhythm to the brain —
La da da da di, la da da da da.

The grocery store does super-mart, uh huh.
Little girls still break their hearts, uh huh.
And men still keep on marching off to war.
Let the Green Bay keep their baseball score.
And the beat goes on, the beat goes on —
Drums keep pounding rhythm to the brain —
La da da da di, la da da da da.

Grandmas sit in chairs and reminisce,
Boys keep chasing girls to get a kiss.
The cars keep a-going faster all the time.
Bums still cry, "Hey, buddy, have you got
a dime?"

And the beat goes on, the beat goes on —
Drums keep pounding rhythm to the brain —
La da da da di, la da da da da.

لا - دا - دا - دی - لا - دا - دا -

مغازه سبزی فروشی
دختران کوچک هنوز هم قلبها پشان را می
شکنند اوهوه
و مردان هنوز هم با قدمهای محکم هجنگ
میروند
اجازه بدهید گریبن بی از زمین بیس بالش.
نگه داری کند.
و ضربه ادامه دارد - ضربه ادامه
دارد .

طبلها هنوز هم با ریتم در مغزها می
کوبند
لا - دا - دا - دی ، لا - دا - دا -
دا -
مادر بزرگها به صندلیها نشسته و خاطر
می آورند
پسرها هنوز هم بدنبال دختران هستند که
از آنها بوسه بگیرند

ماشینها هر بار تندتر میروند
هنوز فریاد میزند هی رفیق، سگ کده سنتی
بدست آورده آید؟
و ضربه ادامه دارد ، ضربه ادامه
دارد
طبلها هنوز هم با ریتم در مغزها می
کوبند
لا - دا - دا - دی - لا - دا - دا -
دا -

سانی و شر

ضربه ادامه دارد

ضربه ادامه دارد ، ضربه ادامه دارد
طبلها هنوز هم با ریتم در مغزها می
کوبند
لا - دا - دا - دی - لا - دا - دا -
دا -
زمانی چارلستون سخت شیوع پیدا کرده
بود اوهوه

ورق تاریخ برگشت اوهوه
موضوع دامنهای کوتاه جریان دارد
اوهوه
تینی بی پر نوزاد ، سلطان ماست
اوهوه
و ضربه ادامه دارد ، ضربه ادامه
دارد
طبلها هنوز هم با ریتم در مغزها می
کوبند

همه پسرها عاشق سافرون هستند
او فقط مرادوست دارد
آنها مرآکال و زرد خطاب میکنند
(کاملاصحیح است)
آنها مرآکال و زرد خطاب میکنند
(کاملاصحیح است)
آنها مرآکال و زرد خطاب میکنند
اوه، خیلی زرد
اوه، خیلی کال .

MELLOW YELLOW

(As recorded by Donovan on Epic Records)

I'm just mad about Saffron.
Saffron's mad about me.
I'm just mad about Saffron.
She's just mad about me.

(CHORUS)

They call me Mellow Yellow,
(quite rightly)
They call me Mellow Yellow,
(quite rightly)
They call me Mellow Yellow.

I'm just mad about Fourteen.
Fourteens mad about me.
I'm just mad about Fourteen.
She's just mad about me.

(REPEAT CHORUS)

Born high forever to fly,
Wind velocity nil.
Born high forever to fly,
If you want your cup I will fill.
(REPEAT CHORUS).

Electrical banana,
Is going to be a sudden craze.
Electrical banana,
Is bound to be the very next phase.

(REPEAT CHORUS)

I'm just mad about Saffron, (yeah!)
I'm just mad about her.
All the boys are mad about Saffron.
She's just mad about me.

They call me Mellow Yellow,
(quite rightly)
They call me Mellow Yellow,
(quite rightly)
They call me Mellow Yellow—
Oh, so Yellow—

Oh, so Mellow— (FADE)

کال و زرد

من فقط سافرون را دوست دارم
سافرون هم مرادوست دارد
من فقط سافرون را دوست دارم
او فقط مرادوست دارد
آنها مرآکال و زرد خطاب میکنند
(کاملاصحیح است)
آنها مرآکال و زرد خطاب میکنند
(کاملاصحیح است)
من فقط عاشق چهارده سالگی هستم
چهارده سالگان عاشق من هستند
من فقط عاشق چهارده سالگی هستم
او فقط عاشق من است
(تکرار کرد)

تیرومند آفریده شده ام که برای همیشه
پرواز کنم
سرعت باد هیچ است
تیرومند آفریده شده ام که برای همیشه
پرواز کنم
اگر بخواهید ساغر تان را پر خواهم
کرد .

(تکرار کرد)
موزالکتریکی
یک آشفتنگی ناکهانی خواهد شد
موزالکتریکی
بدون شک سخته بدمی خواهد بود
(تکرار کرد)
من فقط عاشق سافرون هستم، بله
من فقط عاشق او هستم

ما بر
رسمی

شر میگوید:

گفتگو با سانی و شر...



موزیک

زندگی من و «شر» بخاطر
هیچ چیز ازین رفتنی نیست
ورق بزنید

سازنی میگوید:

زندگی معمولی و زندگی
لباس های متفاوتی نداریم



موزیک



● این مصاحبه را بدون وجود شرترتیب داده‌ایم زیرا شربعلت کار زیاد نتوانست در این مصاحبه شرکت نماید ولی به سانی اختیار تام داده که از طرف اونیز به سئوالات ما پاسخ دهد.

☆ - بعد از تمام شایعاتی که در مورد جدائی گروه بیتلز شنیده و یا خوانده‌اید، آیا این فکر به مغز شما خطور نکرده است که برای شهرت بیشتر از همسر خود جدا شوید؟

● بهیچ وجه، چون من و شر با یکدیگر ازدواج کرده‌ایم و این امر مقدس و زندگی آرام خود را نه تنها بخاطر شهرت بلکه بخاطر هیچ موضوع بی ارزش دیگری از این قبیل برهم نخواهیم زد. در ضمن لازم به تذکر است که من و شر

سانی میگوید:

زندگی من و «شر» بخاطر هیچ چیز از بین رفتنی نیست

کدامیک از شما دونفر باید اجراء شود، توجه می‌نمائید.

● خیر، من اول تصنیف را می‌سازم و پس از اتمام آن اگر شر از اجراء آن خوشش بیاید به او می‌سپارم، درغیر اینصورت خود آنرا اجراء خواهم کرد. البته گاهگاهی اتفاق افتاده است که شعری را برای اینکه توسط شر خوانده شود ساخته‌ام، ولی بیشتر سعی میکنم و ترجیح میدهم شعر ساخته شود و آنگاه در مورد اجراء آن تصمیم بگیریم. تاکنون نصف بیشتر تصنیف‌های من توسط شر اجراء شده و من از این بابت خوشحال هستم. چون تنها اوست که می‌تواند با صدای گرم و گیرای خود آهنگ را جزو پرفروش‌ترین صفحات روز جهان درآورد.

- در سال ۱۹۶۷ برای اجراء برنامه به کدام قسمت‌های دنیا سفر خواهید کرد؟

● بنا به دعوتی که از ما بعمل آمده برای اجراء چند برنامه نمایش به آلمان خواهیم رفت. بعد به ایتالیا برویم که در فستیوال سن رمو ۱۹۶۸ شرکت نمائیم، سپس به آمریکا برویم گشت و در برنامه‌های تلویزیونی «ادسالیان» و «اندی ویلیامز» شرکت خواهیم نمود، یکی دیگر از نقشه‌ها بیان اجراء برنامه‌ایست برای نایب‌نایان شهر لوس آنجلس. فکر میکنم برنامه‌های مسافرتی ما همین چندتا باشد که ذکر کردم.

- در مورد بازی در فیلم چه تصمیماتی دارید؟

● مهمتر از همه بیایان رساندن کار فیلم برداری فیلم «مردی برای عمر» است. سپس شروع به بازی در فیلم «ایکناز» خواهیم کرد که فیلم برداری آن در اواسط ماه مه در اروپا آغاز خواهد شد. این فیلم در باره شهرت افسانه‌ای چون سفرهای گالیور. تاحدی جنبه کمدی دارد و در ضمن من و شر نامهای اصلی خود را در این فیلم حفظ نموده‌ایم و هر یک اسم جداگانه‌ای داریم.

- ترجیح میدید چند بچه داشته باشید؟

● من ۳ تا ولی شر دو تا بچه بیشتر نمی‌خواهد. و ماایل است که بچه‌هایش دو قلو باشند، خیال نوشتن سناریوی

موفقیت خود را مدیون یکدیگر هستیم و از زمانی مشهور شدیم که با هم شروع به اجراء نمودن آهنگ نمودیم.

- آیا در این شایعه که از این پس شما و همسرتان با هم تصنیف اجراء نخواهید کرد حقیقتی هم وجود دارد؟ به زبان دیگر: می‌گویند شما فقط تصنیف خواهید ساخت و شعر آنرا بتنهائی اجراء خواهید نمود.

● خیر، من اصلا نمیدانم این شایعه ساخته و پرداخته فکر کیست و از کجا سرچشمه گرفته است ما که چنین تصمیمی نگرفته و نخواهیم گرفت.

- زمانی که مشغول ساختن تصنیف می‌باشید، آیا هرگز باین موضوع که تصنیف شما توسط



فیلمی که با همسر تان بازی کنید را ندارید؟

● ابدأ، البته اگر خیالش را داشته باشم وقتش را نخواهم داشت.

- اگر فرصتی دست دهد که به مسافرتی طولانی بروید، کدام یک از پنج قاره دنیا را انتخاب خواهید کرد.

● راستش را بخواهید نمی‌دانم. چون زیاد مسافرت نکرده‌ام، تاکنون از بین شهرهایی که دیدم بیشتر از لندن و پاریس خوشم آمده‌است. در وضع کنونی

بهیچ وجه مایل نیستم که به مسافرت‌های طولانی بروم. در واقع من به‌شخصه از کار کردن بیشتر از مسافرت کردن لذت می‌برم ولی

شما کاملاً برعکس من فکر می‌کنید و بیش از حد از مسافرت کردن خوش می‌آید. فکر می‌کنم حالا

که هنوز جوان هستم و قدرت و نیروی کافی برای کار کردن دارم، اگر وقتم را به گردش و تفریح

بگذرانم پس از مدت کوتاهی باشتباه خودی خواهم برد. بنظر من زمانی که انسان خیلی پیرو فرسوده شد،

احتیاج به استراحت و مسافرت دارد. چون آن زمان است که کاری

از او بر نخواهد آمد و همان بهتر که استراحت کند بهر حال اگر

به اصرارش عزم مجبور شوم به سفرم، به لاس وگاس خواهم رفت.

نشر می‌گوید :

ما برای زندگی معمولی و زندگی رسمی لباس‌های

متفاوتی نداریم

● پرنسس مارگارت آنها را به مجلس رقص «WAIF» که عوایدش صرف کارهای خیریه‌میشد، دعوت کرد، شاید پرنسس مارگارت

یکی از هواخواهان آنهاست، شاید هم با دعوت آنها باین مجلس

رقص فقط می‌خواسته از خانم زاکلین کندی که چند هفته پیش از آنها برای یک مجلس شب‌نشینی

(خیریه) دعوت کرده بود تقلید کند. قیافه و لباس‌های سانی و شر

در این مجالس کاملاً یک وصله ناجور است از آنجا که همه‌مان پرنسس مارگارت ابدأ انتظار دیدن یک

چنین قیافه‌هایی را نداشتند با ناراحتی از آنها استقبال کردند

و حتی خیلی کم در پایان اجرای هر آهنگ برایشان دست زدند.

بهر حال این دو خواننده از تنها خوانندگان موزیک مدرن هستند که موزیکشان مورد توجه دو تن از متشخص‌ترین خانم‌های جهان قرار گرفته.

یک خبرنگار انگلیسی اخیراً برای مصاحبه پیش آنها رفته و این مطلب را تهیه کرده است.

● خانم‌ش، چرا موهای سانی از موهای بیتل‌ها هم بلندتر است؟

● «چهره بطنی دارد، سانی همیشه موهای بلند داشته. خیلی خیلی زودتر از بیتل‌ها».

● «خوب، اصلاً چرا موهایش اینقدر بلند است؟ می‌خواهد با اینکار یک فرد ضداجتماعی باشد و یا به اجتماع اعتراض کند؟»

● «نه، علتش اینست که سانی اصلاً از موهای کوتاه خوشش نمی‌آید».

● «در شب نشینی خانم کندی باین لباس‌ها شرکت کردید؟»

● «نه».

● «لباس شب بطن کرده بودید؟»

● «لباس شب؟ ببینم، شما دیوانه شده‌اید؛ لباس آنشب ما باین لباس فعلی‌مان فرق داشت ولی البته از همین نوع بود. ما

برای زندگی معمولی و زندگی‌های رسمی لباس‌های مختلفی نداریم خیلی مضحک است که انسان بخاطر مردم یک نوع لباس بپوشد و در خانه‌اش لباس دیگری».

● «خانم کندی در آنشب شما چه گفت؟»

● «گفت که سانی خیلی بیشتن، شکسپیرین است؛ تصور نمی‌کنید که حرف درستی زده باشد؟»

● «سایر کسانی که در شب‌نشینی شرکت داشتند شما چه گفتند؟»

● «چیزی نگفتند. شب‌نشینی بسیار خصوصی بود و بیشتر از ۱۸ نفر در آن شرکت نداشتند می‌خواستند که ما شام را با آنها بخوریم ولی

ما ترجیح دادیم که بعد از شام در شب‌نشینی حاضر شویم. همین کار را هم کردیم و چند آهنگ برایشان خواندیم».



● «چقدر دست‌زدگر فتنید؟»

● «مقداری پول خواستند. بما بدهند ولی ما قبول نکردیم».

● «خانم کندی از آهنگ‌های شما خوش آمد؟»

● «خوشش آمد؟ خانم کندی گفت که آهنگ‌های ما محتوی چیزهای بسیاری هستند که برای جوانان قابل لمس است».



نام واقعی «سانی وشر»، «سالواتوره بونونو» و «چریل لاپیر» است. این دو نفر در سال ۱۹۶۴ با هم دیگر آشنا شدند. سانی بیست

و سه سال داشت وشر هجده سال. کار هر دو از خوانی بود ولی هنرشان با موفقیت روبرو نشده و صدایشان

روی صفحات مؤسسات درجه دوم و سوم صفحه پرکنی ضبط میشد. خیلی زود ما همدیگر ازدواج

کردند و تشکیل یک ارکستر دو نفری را دادند بنام «سزار و کلوپاترا». این ارکستر تازه

آهنگی بنام «Just you» از طریق صفحه منتشر کرد که کوچکترین

موفقیتی نصیبش نشد و به این فکر افتادند که آهنگ بعدی‌شان را طوری بسازند و اجرا کنند که

بتوانند مورد توجه کلیه جوانان سواحل اقیانوس اطلس قرار گیرند. (شر متولد «فرزنو» و سانی متولد

دیترویت است ولی در لوس آنجلس بزرگ شده‌است) صفحه بعدی آنها «I Got you Babe» نام داشت که با موفقیت عظیمی روبرو شد و چهار میلیون صفحه بفروش رفت.

و اولین صفحه سی سان تیمتری آنها (۳۳ دور) تحت عنوان

«Look At us» انتشار یافت که یک میلیون نسخه فروش داشت.

با یک چنین فروش‌های سرسام آوری، دست‌مزد سانی وشر برای هر

شب آواز خواندن از دو صد دلار بیان زده هزار دلار افزایش پیدا کرد،

در حال حاضر این دو خواننده از محبوب‌ترین (و در نتیجه از گرانترین) خوانندگان دنیای

نمایش بین‌المللی هستند. تا چند ماه پیش درست پنج آهنگ آنها

در لیست پر فروش‌ترین آهنگ‌های آمریکا قرار داشت، مرحله‌ای که حتی بیتل‌ها هم نتوانستند به آن دست یابند.

اگر عمل موفقیت «سانی وشر» مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد

باین نتیجه می‌رسیم که موفقیت آن‌ها کم و بیش نتیجه دانائی (البته

کمک مؤسسه ضبط صفحات آنها هم مؤثر بوده‌است)، آگاهی و جان

دادن بیک رشته ایده‌آها و آرزوهای جوانی بوده‌است. این دو نفر

خواننده با همدیگر از دواج کرده‌اند ولی بهیچوجه حالت یک زن و شوهر را ندارند و مانند دختر

و پسری هستند که از خانه‌شان فرار کرده‌اند و این حالت همان چیز است

که آرزوی «تین-ایجر»‌ها را تشکیل میدهد، لباس‌هایی که می‌پوشند عجیب و غریب است ولی

هرگز کثیف و پاره نیست. موهایشان بلند است و لسی هر روز آنها را شستشو میدهند. کلمات و اشعار

آهنگ‌هایشان صحبت از مردم می‌کنند ولی هرگز جنبه بدگوئی ندارند. بزرگترها از آهنگ‌هایشان خوششان نمی‌آید ولی آنها هرگز

بخاطر این مسئله از خودشان عکس‌العمل نشان نمیدهند و بطور مستقیم از والدین بدگوئی نمی‌کنند،

خلاصه کلام این دو موجود یک محصول بسیار کامل و بی‌عیب هستند که بطرف افسوس‌برانگیزانه و جالبی بسته بندی شده‌اند.

هواخواهان نشان مرتباً با نامه‌هایشان از آنها می‌پرسند، چرا دیگر آهنگ‌های معتز ضانه‌ای شبیه «Revolution Kid» (بچه انقلابی) نمی‌سازید؟ سانی همیشه در پاسخ این سئوالات گفته است: «من هرگز بقیه در صفحه ۳۴

موزیک



نیل دایاموند

نیل دایاموند جوانیست خوش تیپ و بلند قد. او کارهای نمایشی را از زمانی که دوران دبیرستان را در نیویورک، بروکلین میگذراند آغاز کرد. آن زمان بیشتر وقت خود را به گفتن شعر میگذراند. میگوید: «در کلاسهای مختلف درس در عوض گوش دادن به معلم و فهمیدن درس شعر میگفتم و جالب اینکه در کلیه درسها قبول شدم، بجز رازموزیک!» زمانی که دوره دبیرستان را به اتمام رسانید، میتوانست بخوبی

نیل دایاموند

آن احساس بمن دست داده است

* اوه، نه، نه، نه، نه، نه
کوچولو، یک چیزی اشتباه شده است

اوه، نه، نه، نه، نه، نه
آن آتش قدیمی از بین رفته است
این عشق بی اندازهای که تو میگفتی نیست

این همان چیز است که تو نمی گوئی
و من از آن هراسانم (دسته کر)

آن احساس بمن دست داده است
صدای خدا حافظی را می شنوم
تو اجباری نداری که آنرا بگوئی
آنجا در چشمهایت نمایان است

اوه، چرا، اوه، وای
اوه، نه، نه، نه، نه، نه
تو چون گذشته لبخند نمی زنی

اوه، نه، نه، نه، نه، نه
بنظر میرسد دردی را مخفی میکنی
ترا دوست دارم، طعمش را حس میکنم

ولی، دختر، چشمان تو بمن میگویند
که آن عشق بیهوده است.

I GOT THE FEELIN'

(As recorded by Neil Diamond on Bang Records)

Oh, no, no, no, no—
Baby, something's wrong.

Oh, no, no, no, no—
That old time fire is gone.
It's not so much the things you say,
love—
It's what you don't say I'm afraid of.

(CHORUS)
I got the feelin
I'm hearin' goodbye.
You don't have to say it,
It's there in your eyes.
Oh, why, oh, my—

Oh, no, no, no, no—
You don't smile the same.
Oh, no, no, no, no—
Like you've been hidin' pain.
I love you so much, I could taste it,
But, girl, your eyes tell me it's wasted.

(REPEAT CHORUS)

پاسخگوی موزیک

آقای امیر عامری

موزیک متن فیلم دانه های شن اثر «جری گلداسمیت» «دختری بنام جرجی» اثر تام اسپرینگ فیلد و آلفی اثر «باکاراک» میباشد.

لیست کامل کاندیدای اسکار موزیک سال ۱۹۶۷ را در شماره ۱۹۳ میتوانید ملاحظه فرمائید.

آقای محمود آقاجانی - کرمان علت شهرت الویس پریسل بخاطر بوجود آوردن رقص راک.

اندرول نبوده است. بلکه او از مدتها پیش که در فیلمهای سینمایی بازی میکرد و تصنیف اجراء مینمود مشهور شده بود. بنظر ما علت گمنامی

بوجود آوردن گان رقصهای چاچا، توبست و تانگو، این بوده است که آنها هنرپیشه نبوده اند و با نشان دادن این رقصها خود بکلی کنار رفته اند

خانم زهره حقانی

شعر و ترجمه آهنگ «هی چیب» را که توسط گروه انیمالیز اجراء شده در یکی از شماره های آینده مجله چاپ خواهیم کرد.

گروه فورتاینز را هم در فرصتی مناسب به علاقمندان معرفی نموده و در ضمن عکس خواننده گروه انیمالیز را نیز برایتان چاپ مینمائیم.



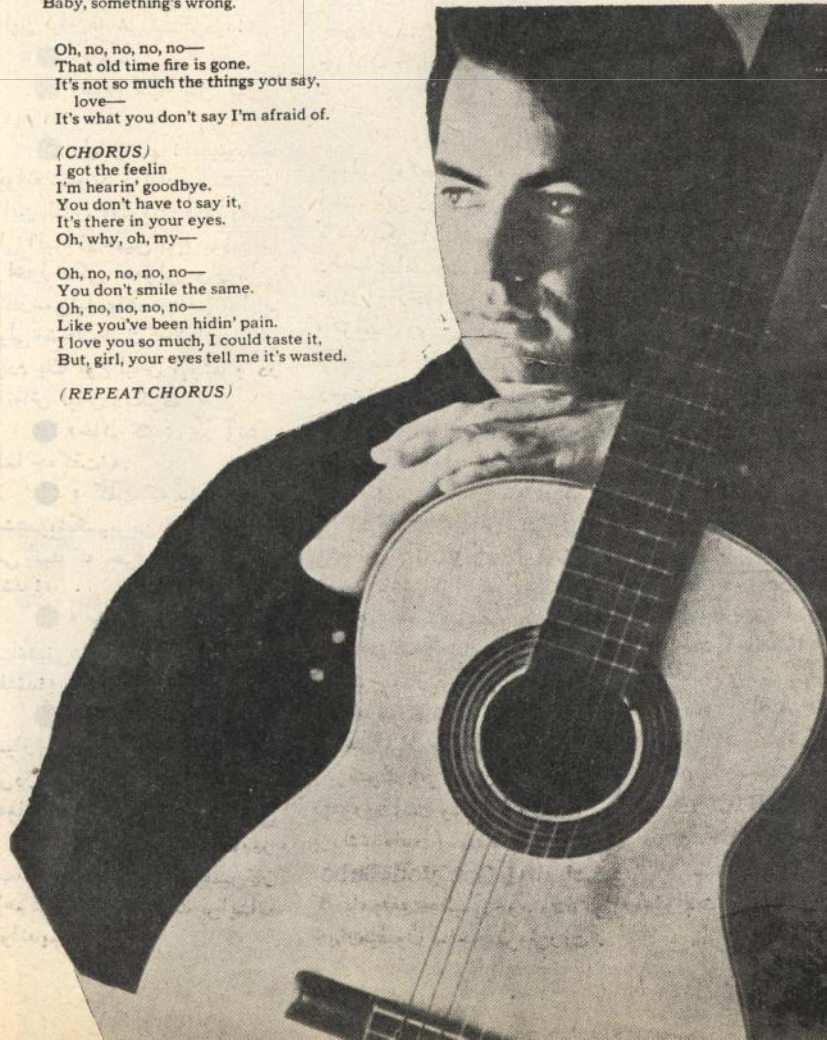
نوار ضبط نشده

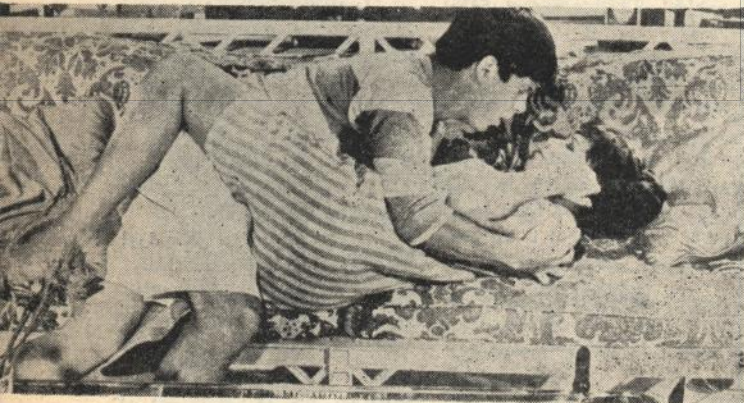
استر یو

جدیدترین نوارهای آهنگهای معروف رقص و جاز - کلاسیک و اپرا در نمایشگاه سونی.

خیابان نادری

تلفن ۶۴۱۴۵





هنریشه‌ها :
 روزالیندراسل مادام روزیتل
 رابرت مورس جوناتان
 باربارا هریس روزالی
 هیوگرفیت فرمانده روزابو
 جوناتان وینترز پدر
 کارگردان: ریچارد کوئین - محصول
 ۱۹۶۷ پارامونت .

داستان

اوه پدر ، پدر بیچاره ، مادر تر ادر گنجبه آویخته و من چقدر غمگینم !



* جیب حامل مادام روزیتل و
 پسر ۲۵ ساله‌اش جوناتان بسرعت
 در طول محوطه‌ی پرواز فرودگاه‌آن
 جزیره کوچک طی طریق می‌کرد و
 پشت سراو پلیس گمرک با اتوموبیل
 و موتور سیکلت و آمبولانس بسرعت
 روان بودند . بالاخره آنها خود را
 به جیب‌پرسانده و جلوی راکرفتند .
 مادام بدون اینکه بروی خود بیاورد
 رو به رئیس پلیس کرده با لبخند
 ملیحی پرسید :
 - ممکن است بفرومائید هتل
 «والهان نیروانا» کجاست .
 - هر جا که باشد، مادام ، مطمئنا
 دریاند پرواز فرودگاه نیست .
 بفرومائید به گمرک .
 درگمرک ضمن اسباب واثانیه
 مادام به یک تابوت برخوردند .
 رئیس گمرک گفت :

ورق بزنید

اگر در تابوت مرده‌ای باشد شما اجازه ورود ندارید ، اینکار خلاف بهداشت است .
 مادام رو به پسرش کرده گفت :
 - یادداشت کن ، این مرد فردا صبح سحر باید اعدام شود .
 رئیس گمرک با عصبانیت گفت :
 - گوش کن مادام ، مودب صحبت کنی .
 - تو مودب باش کاپیتان . من و وکلایم به مقررات آشنایم ، هیچ دلیلی برای جلوگیری از ورود ما وجود ندارد . من و شوهرم بهمین شکل تمام دنیا را گشته‌ایم .
 - گفتید شوهرتان ؟
 - بله ، او توی تابوت است .
 داده‌ام مومیائی‌اش کرده‌اند !

مادام به هتل رسید و خیلی از مستخدمین ، بار و پندل مفصلی را که وی در چندیدلکش بدنبال چیپ می‌کشید با خود به طبقه بالا ، به آپارتمان مادام آوردند . مادام بعد از اینکه دستور داد اثاثیه‌اش را مطابق دلخواه او جابجا کردند بطرف بالکن اطاق رفت که پنجره آن رو به خلیج باز میشد . در آنجا پسرش جوانان با دوربین مشغول تماشای دریا بود .

جوانان کشتی تفریحی بزرگی را تماشا میکرد که (روزباد) نام داشت . در همین لحظه روی کشتی مردی شو و پا به سن گذشته‌ای بنام فرمانده (روزپا) نفس زنان بدنبال دختری بنام (روزالی) میدوید .

دخترک با اعتراض می‌گفت :
 - ولی فرمانده ، شما گفتید که به ماهیگیری می‌رویم .
 فرمانده درحالی که هم‌چنان اورا دنبال می‌کرد گفت :
 - بله ، عزیزم ولی ماهی هاهم گاه‌گاهی عشق‌بازی می‌کنند .
 دخترک بعد از مدتی دوبین در حالی که از این تلاش خسته شده بود درآب پریده شناکنان راه ساحل را در پیش گرفت در حالی که فرمانده و مستخدمش با قایق بدنبال او روان بودند .

مادام روزنیل که دوربین را از دست پسرش گرفته این قسمت آخر را تماشا می‌کرد. بلحن تحسین آمیزی گفت :
 - چه کشتی بزرگ و قشنگی .
 چقدر برای خانواده کوچک ما مناسب است .

مادام بعد از تماشای این صحنه رو به داخل اطاق کرده مشغول بیرون آوردن چند قلم از اسباب و اثاثیه شد که باید جلوی چشم او قرار می‌گرفت این چند قلم عبارت بود از یک ظرف بلسوری محتوی تعدادی ماهی گوشت‌خوار (متعلق به مادام) ، یک کلسیون تمبر (متعلق به جوانان) ، سه ماشین قمار (مال جوانان) ، مقدار زیادی کتاب سگسی (مال جوانان) و دوتا گلدان حاوی

گیاه مکس‌خوار (متعلق به مادام) !
 *
 باین در سالن کوچک و خلوت هتل ، فرمانده با دخترک فراری پشت میز بار نشسته و صحبت می‌کردند . دخترک (روزالی) می‌گفت :
 - چرا هر روز باید همین بساط باشد فرمانده ، هر روز بهانه ماهیگیری و بعد هم گرمک به هوا . هیچ فکر کرده‌ای اگر من یک روز بایستم و فرار نکنم چه میشود ؟
 - بله ، تمام لذت این بازی از بین میرود .
 - خلاصه باید روش‌زندگیت را عوض کنی فرمانده ، همه عمر نمیشود دنبال دخترها دوید .
 روزالی به طبقه بالا به اطاق خود رفت و متصدی بار که فرمانده را می‌شناخت گفت :

- حق با اوست فرمانده . شما هر سال یک دختر تازه را برای گرمک به هوا به اینجا می‌آورید .
 بارسانی‌ها شما را عمو خطاب می‌کردند و امسالی‌ها پدر . شما باید کم‌کم بفکر این باشید که با هم‌سن و سال خودتان بازی کنید .
 مثلا این مادام .

مادام (روزنیل) که در همین موقع از بله‌ها پائین می‌آمد به فرمانده نزدیک شده خودرا معرفی کرد و بزودی صحبت بین آن دو گل انداخت .

*
 جوانان در اطاق خویش تنها نشسته چیز میخواندند . مادرش دستور داده بود سه وعده غذای او را مستخدمین به اطاقش ببرند بدون اینکه يك کلمه حرف بزنند از اطاق خارج شوند . جوانان ناگهان متوجه شد که دختری از پنجره طبقه بالا با او آویزان شده و توی اطاق او را نگاه میکند . این روزالی بود که ورزش یوگا تمرین میکرد .
 روزالی در این حال خودرا معرفی کرده و اسم جوانان را پرسید .
 پسر جوان گفت :

- من اجازه ندارم با غریبه‌ها حرف بزنم .
 - چرا مگر مرض مسری داری یا دیوانه‌ای .
 - نه ، چونکه پاکم .
 - خلاصه اثر خواست با کسی حرف بزنی من طبقه بالا هستم .
 جوانان پس از رفتن او آهی کشیده خطاب به فضای خالی اطراف خود گفت :

- این است دختر رویاهای من مادام و فرمانده نیز در این خلال داشتند بیشتر باهم آشنا می‌شدند .
 مادام در کشتی برای فرمانده شام تهیه کرده مشروب مفصلی باو داد بعد دوتائی يك مقدار در ساحل گردش کرده مجدداً به کشتی برگشتند در این هنگام فرمانده همچون سگی دست‌آموز از دست مادام غذا می‌خورد و مادام دردل می‌اندیشید که بزودی تمام ثروت این مرد ریشو از آن او

خواهد بود .

*
 روز بعد مادام برعرشه کشتی ناخدا استراحت میکرد و در همین حال ساحل را بادوربین از زیر نظر می‌گذراند که متوجه شد پسرش جوانان دوربین يك چشمی خودرا مدبل به دوربین زیردریائی کرده و با کمک آن دارد توی بالکن روزالی را دید میزند .

فرمانده داشت راجع به تفریحات ماهیگیری و جفت‌گیری و معاشقه ماهی‌ها حرف میزد که یکدفعه دید مادام بلند شده در آب شیرجه رفته شناکنان راه ساحل را در پیش گرفت . مستخدم فرمانده گفت :
 - قربان ، گمانم باید تاکتیک حمله را عوض کنید . این موضوع ماهی‌ها را کنار بگذارید .

مادام با رسیدن به ساحل فورا راه اطاق روزالی را در پیش گرفته با خشم وارد شد :
 - من دیدم که چطور برای پسرم شلنگ تخته میانداختی دست از سر او بردار .

روزالی خونسردانه گفت :
 - این من نبودم که دوربین زیردریائی برایش درست کردم . بهتر است راجع به این موضوع با خودش گفتگو کنید .

- من هرگز با پسرم گفتگو نمی‌کنم .
 مادام از اطاق روزالی بیرون آمده نزد رئیس هتل رفت و از او پرسید :

- این دختره اینجا چکاره است ، خرجش را کی میدهد ؟
 - خرجش را هتل میدهد ، او .. نه .. پرستار هتل است .
 - بسیار خوب ، پس من یک ساعت وقت او را می‌خرم . بگوئید به اطاق من بیاید . او را برای پسرم لازم دارم !

جوانان که از مادرش شنیده بود سورپریزی در انتظار اوست وقتی در زند و در را گشود ، از دیدن روزالی جاخورد ، روزالی هم در حضور او ناراحت بود ، بهر حال هیچکدام خبر نداشتند که مادام در اطاق مجاور با استتواسگوب (گوشی طبی) دارد حرفهای آنها را گوش می‌کند . جوانان گفت :

- دوست داری غذا خوردن گیاه - های مادرم را تماشا کنی . من گاهی بانها بر مرغ و تیکه های لاستیک میدهم .

روزالی گفت :
 - نه ، من میخواهم با تو تنها باشم ، میدانی مادرت چرا خواست من اینجا بیایم .

- نه ، نمیدانم ، او هیچ وقت مرا با يك زن تنها نگذاشته بود .
 - مرا ببوس .
 جوانان مثل برق از جا پریده به اطاق مادرش دوید . مادام از اطاق خارج شده به روزالی گفت :
 - خوب دختره هرزه ، من چقدر

بتو میدونم ؟

- گوش کنی ، من نخواستم پسران را از راه بدر ببرم .
 - بیا ، این پول را بگیر و برگرد پیش مشتری های خودت ، پیش ملوان‌ها .

روزالی بلند شد :
 - من عوض ملوانها پیش فرمانده شما خواهم رفت .

*
 روز بعد مادام درسالن پائین فرمانده را با روزالی درحال بازی بیلیارد دید . روزالی بمحض دیدن مادام ، فرمانده را روی میز خم کرده محکم بوسید ، بعد هم بصدای بلند گفت :

- بامن باطاقم بیا فرمانده . من دست از مبارزه و مقاومت کشیده‌ام فرمانده او را کنار زده بطرف مادام رفت .
 - مادام عشق شما مرا برای دختران جذاب کرده است . ولی من آنها را نمی‌خواهم شما را میخواهم .

مادام راضی شد که آن شب با فرمانده را کشتی پرود و در نتیجه جوانان باز تنها ماند . پسر جوان به جسد پدرش که در گنج آویخته بود شب بخیر گفت و بعد به بالکن رفت ولی ناگهان پایش لغزیده از بالا بوسط بوته‌های گل و گیاه افتاد ... و خلوت روزالی را با یک ملوان جوان بهم زد . ملوان برخاسته ناسزا گویان رفت و جوانان داشت

با کلمات شکسته بسته از روزالی غدر میخواست که سروکله مادام در تاریکی پیدا شد :

- تو از چان پسر من چه میخواهی ؟
 - بسرت خودش را از آن بالا برای کله من پرت کرد . چرا اصولا نمیگذاری از اطاقش خارج شود .
 - چون نسبت به آفتاب تند و زنهای هرزه حساسیت دارد .
 روزالی گفت :

- تو مریضی مادام ، تو در زندگی فقط زشتی‌ها را می‌بینی .
 - زندگی جز زشتی چیزی نیست دختر جان ، شاخ و برگ سبز يك دختر ترا جلب می‌کند ، به زیر سایه آن پناه می‌بری و نفسی براحت میگشی و میگوئی « به که چه هوای مطبوعی است » که ناگهان مرفی که آن بالا نشسته فاصله خودرا برای کله‌ات رها می‌کند !

مادام بدنبال این حرف دست جوانان را گرفته با خود بجانب هتل کشید .

*
 مادام و فرمانده همان شب توسط فرمانده در کشتی وی عقد شدند . فرمانده بعنوان ناخدای کشتی شخصا مراسم را انجام داد . بعد مادام باو گفت :

- میخواهم ترا به اطاقم درهتل ببرم و زندگی‌ام را نشانت بدهم . قلبت که ضعیف نیست .

در سینه‌ما‌های

ریولی کاپری یارامونت ایغل

اریک مورکامب و ارنی وایز درخیم

دو
مرد
هزار
ماجرای

رنگی



باشرت: تراکلین جونز، کارول مورس، گلوری اپل

مسئول: کمپانی از توراندک "SPYLARKS"

از بابت من خاطر جمع باش عزیزم .
ماهم به هتل رفتند . به اشاره مادام ، مستخدمین يك آپارات نمایش فیلم آوردند و مادام يك حلقه فیلم دران قرار داده کلید را زد و نمایش فیلم زندگی مادام روزنیل شروع شد ، بی‌خبر از اینکه جوانان دزدکی از پشت نیمکت بزرگ مشغول تماشااست .

*
در شروع فیلم مادام در سن چهارده سالگی پشت چرخ خیاطی نشان داده میشد ، بعد رشدمی‌کرد و چشم طمع مردان از هرطرف باو دوخته میشد ، مادام در حالی که از تو در اطاق را با چندین قفل می‌بست دیده میشد . بعد مادام درخیابان بایک‌گروه از نوازندگان سرودهای مذهبی برمیخورد و با سرکرده‌آنهاآلبرت ادوارد رابینسون روزنیل آشنا میشد . مراسم عروسی و سپس شام عروسی روی پرده ظاهر می‌گشت . آلبرت با حرص و ولع بشقابها را یکی پس‌از دیگری خالی می‌کرد . بعد تصویر تختخواب عروسی بود که آلبرت بر آن رق‌خواب افتاده خرخر میکرد و مادام با قیافه دلخور و نگاه کراحت آمیز شوهرش را نگاه‌می‌کرد .

آلبرت تمام آن چیزی بود که من میخواستم‌دندان مصنوعی و زلف مصنوعی و تنفس بدبو و پول‌فراوان داشت . بهر حال از بعد از همان شب اول دیگر دریک بستر ماهم‌نخوابیدیم؛ هرچند نمره همان یکشب اول جوانان بسرم بود .
در دنباله فیلم آلبرت درحال شوخی با کلفت خانه و سپس در حالات صمیمانه‌تر با او دیده میشد . کلفت و آلبرت سرمی‌ز غذا می‌خوردند و مادام درجهامه مستخدمه غداسر میز می‌آورد ... کلفت و آلبرت در بستر معاشقه دیده میشدند و نگاه جسد آلبرت با دهان باز روی پرده ظاهر‌گردید .

مادام گفت :
- در اولین شب معاشقه با این زن ، آلبرت دارفانی را بدرودگفت حال این زن را خودت حمس بزن، فرمانده .
اما فرمانده از مشاهده این صحنه‌های عجیب بارنگ پریده از جابر خاسته و چهار دست و پا بظرف درمیرفت .
مادام پشت گسردن او را گرفته ازجا بلندش کرد و بیسگر لرزان و بی‌مقاومتش را از درخارج کرد و دوتائی روانه گشتی شدند .

*
بمحض خروج آندو جوانان که تمام این صحنه‌ها را دیده بود از مخفیگاه خود خارج شده دیوانه‌وار مشغول خورد کردن اسباب و اثاثیه مادرش ، گلدان‌ها و ظرف ماهی و

فرهنگ شخصیت‌های سینما

Rathbone, Basil

● **بازیل راتبون (اکتور) :** متولد یوها نیبورگ آفریقای جنوبی (۱۸۹۲) - تحصیلات کالج ریتون ، انگلستان - کاردر موسسات بیمه - بازی در تئاتر از ۱۹۱۱ - ایفای نقش‌های عمده مختلف تئاتری در نیویورک و لندن - نویسنده چند پيس - کاردرادیو - بازی در فیلم از ۱۹۲۵ - فیلم‌های عمده : عروس نقابدار - بعد از بال - يك سال گرا نیها - چند فیلم از سری عملیات شرلوک هولمز - وحشت در شب - ضربان قلب - بازی در فیلم‌های آمریکائی از ۱۹۲۹ - از جمله : آخرین خبر از خانم چنی - يك ماجرای رسوائی‌آمیز - گناه به‌ها لیوود می‌رود - دیوید کاپرفیلد - آناکارینا - داستانی از دوشهر - آخرین روزهای پمپئی - کاپیتان بلاد - زن عنكبوت - پنجه‌سرخ - علامت زورو - مرورایدمرک - مهروی شناگر - خانه وحشت - تعقیب تا الجزایر - زن سبز بوش - سررا بین‌هود - برج لندن - ایکابود و آقای وزغ - شب بزرگ کازانووا (در تهران : خیابان عشق‌باز) - دلک - مافروشته نیستیم - خواب سیاه - داستانی‌های وحشت - کم‌دی وحشت - دهاتی‌ها در خانه وحشزده .

Rattigan, Terence

● **ترنس راتیگان (سناریست - پيس نویس) :** متولد لندن ، انگلستان (۱۹۱۱) - تحصیلات : دانشگاه آکسفورد - پيس نویس - پيس‌های عمده : فرانسوی بدون اشک - بعد از رقص - درحالی‌که آفتاب می‌درخشد - فراغت عشق - ای معشوقه من - پسرک وینسلو - داستان حادثه - سیلویا کیت - دریای عمیق آبی - شاهزاده خفته - میزهای جداگانه - وارایسیون روی يك تم - راس - آثار عمده در مقام سناریست : فرانسوی بدون اشک - راهی به استرگان - سفر با هم - پسرک وینسلو - درحالی‌که آفتاب می‌درخشد - نسخه برانینگ - صددا - آخرین آزمایش - دریای عمیق آبی - مردی که سرخ موها را دوست میداشت - پرنس و دختر نمایش - میزهای جداگانه .

Ray, Aldo

● **آلدوری (اکتور) :** متولد پنسیلوانیا ، آمریکا (۱۹۲۶) - تحصیلات : دانشگاه کالیفرنیا - اشتغال به‌مشاغل مختلف - بازی در فیلم از ۱۹۵۴ - فیلم‌های عمده : قهرمان شنبه - اهل ازدواج - پات و مایک بیبا آنرا تکرار کنیم - خانم سدی تامسون - فریاد نبرد - مافروشته نیستیم - سه نوار در آفتاب - شبانگاه - مردان جنگی - روزی که بانک انگلستان را زدند - شاهد اصلی - يك وجب خاک خدا - پدر در جنگ چه کردی - سه دزد دریائی شورش در سانت استریپ .

Ray, Nicolas

● **نیکلاس ری (کارگردان) :** اسم اصلی : ری‌موند ان. کینزل - متولد لاکروس ، دیسکاسین (۱۹۱۱) - تحصیلات : دانشگاه شیکاگو (رشته مهندسی ساختمان) - برنده بورس تحصیلی فرانک لوید رایت - بعد از خاتمه جنگ اشتغال به هنرپیشگی در تروپ‌های سیارتئاتری و سپس در تئاترهای برودوی نیویورک - ۱۹۳۸ : سفر برای مطالعه در فرهنگ عامیانه آمریکا - همکاری با جان هاسمن تهیه‌کننده يك مؤسسه تئاتری در نیویورک - کار در وزارت جنگ آمریکا - نویسنده و کارگردان سری برنده‌های رادیویی د جانی من میامی - ۱۹۴۴ : دستیار ایالتی کارزان در ساختن فیلم : دربروکلمن درختی می‌روید - ۱۹۴۶ : دستیار جان هاسمن در کارگردانی پيس‌هایی چون : نغمه عود - تعطیلات گدایان - ۱۹۴۷ : عزیمت به‌ها لیوود و شروع کارگردانی فیلم - فیلم‌ها :

آن‌ها در شب زندگی می‌کنند (۱۹۴۷) - راز يك زن (۴۸) - هر دری رازن (در تهران : همراه - ۴۸) - درگوشه انزوا (۴۹) - برای بدی آفریده شده (۵۰) - بر زمین خطر ناک (۵۰) - تفنگداران پرنده (۵۱) - مردان هوسباز (۵۲) - جانی گیتار (۵۳) - در جستجوی پناهگاه (۵۴) - باغی بی‌هدف (در تهران : شورش پیدل - ۵۵) - خون داغ (۵۵) - بز رکتز از زندگی (در تهران : عظمت زندگی - ۵۶) - داستان واقعی جسی جیمز (۵۶) - پیروزی تلخ (۵۷) - باد بر مردابها (۵۸) - دختر بلهوس (۵۸) - وحشیان بیگناه (در تهران : سایه‌های سپید - ۶۰) - شاه شاهان (در تهران : فروغ بی‌بايان - ۶۱) - پنجاه و پنج روز در بنک (۶۲) - در دست تهیه : دکتر و شیطان .

نیاگارا امپایر سافترال تاج



ژان پل بلوندو
جرالدین چاپلین
درخیم

درد یک صبح تابانان زیبای

بشارت : موفی دومیه . گابریل فرزتی ... آکیم تامیروف

با سینمای کشورهای جهان آشنا شوید

سینمای فرانسه

مطالعات عمیق در یک محیط خاص که « چرخ » بآن پرداخته بود ، باین فیلم يك « عمق » و زمینه می بخشید که لازمه هر فیلم بزرگی است و این عمق و زمینه بیشتر اجتماعی بود و تازه این در زمانی بود که « اینس » و « شیوستروم » سینما را بجانب استفاده بیشتر از طبیعت و نه اجتماع سوق میدادند . اما روحیه و خلقیات مارسل لربیه درست نقطه مقابل گانس بود . جنگ ، این مرید اسکار وایلد و این شاعر سمبولیست را به سرویس سینمایی ارتش کشاند اوسناریوهائی نوشت که روی صحنه رفت ، بعد خود «رزفرانس » و « کارناوال حقایق » را کارگردانی کرد با دکورهای مافوق مدرن که دکوراتور خیلی جوانی باسم کلوداوتان لارا آنها را با الهام از باله روس ترسیم میکرد .

بنظر می آید که با توفیق منطقی خود بر اساس شیوه ای عاریتی از گریقیته یعنی مونتاژ سریع ساخته شده است مناظر با چهره های اشخاص متناوباً نشان داده میشوند ، همچنین بازوهای چرخهای لکوموتیو ، بخار ، لکوموتیو که به سرعت بطرف پرتگاه میرفت واضطراب تماشاچی برانگیخته میشد و وسعت میگرفت و بالاخره فاجعه اتفاق می افتاد . گانس بدنبال مدت ها زندگی و تماشای محیط راه آهن توانسته بود بر تصاویر و حرکات تسلط یابد و رمز شعر سیاه راه آهن را که فرانسویها بخصوص در برابر آن حساسیت دارند دریابد . در صحنه های که به تکنیک کمتری احتیاج داشت ، مثل کاباره کارگران ، گانس به سادگی و نیروی ناتورالیستی فرانسوی روی می آورد که از « ورود قطار بایستگاه » تا نبرد راه آهن (اولی جزو اولین فیلم های لومیر و دومی اثر معزوف رنه کلمان - م) همه جا دیده میشود .

در جستجوی رموز . و اینها هم در خانه پدری آنها رخ میداد ، پدری که يك سوزن بان خط آهن بود .

موسیناک مینویسد : « کاراکتر اصلی فیلم ، سرشار بود ، سرشار از غنا و از فقر مبتدل و از ذوق بد . »

و گانس باز بقول موسیناک تنها سینماگر فرانسوی بود که بقدرت رسیده و در يك مسابقه شاعرانه از دیگران پیشی جسته بود . قطعات خیلی معروف « چرخ »

« گل سرخ ریل » در شب قبل از نمایش ، ناگهان بنام « چرخ » نامیده شد سادگی فیلم به کارهای هوگو شباهت داشت و داستان و بازی شکفت « سوهرن مارس » در نقش سیزیف ، تجدید یادای بود از اساطیر یونان ، يك « اودیپ » که با عقده های فراوان ، تادم از دست دادن بینائی و عقل ، به دخترش عشق میورزید . و دختر که خود يك « آنتیکون » تمام عیار بود ، برادر خود را دوست میداشت که شاعری بود جوان و

ادامه دارد

الیزابت هونتگری

هنری سیلوا

برنامه امشب

مولن روژها



Exiled Crime Czar dispatches messenger of death to slaughter U.S. gang lords!

JOHNNY COOL

جاننی کول ؛ اسمی که

مخوفترین تبهکاران امریکا از

شنیدن آن بخود می لرزند

باریچارد بروکز



صحنه‌ای از فیلم «حرفه‌ای‌ها»

داشته باشیم .

س - بخصوص که با این کار فنی و هنرپیشگان کم مزاحمتی برای کسی ایجاد نخواهید کرد . بطوریکه حتی خیلی‌ها ندانند قضیه از چه قرار است . حتی می‌توانید دوربین بزرگی را در میدان اصلی قرار دهید و خود برای فیلمبرداری واقعی به محل دیگری بروید .

بروکز - میدانید مسئله اساسی اینست که سناریوئی وجود ندارد . من نمیتوانم به هیچکس اجازه دهم در این باره چیزی بدانند . زیرا در این صورت بجز درد سر چیز دیگری وجود نخواهد داشت .

س - منظورتان اینست که مراجع قانونی باید داستان فیلم را تصویب کنند ؟

بروکز - در صورتیکه سناریوئی وجود داشته باشد آنها هم‌بایند آنها مورد بررسی قرار دهند . ولی در مورد این فیلم نقشه‌شان نخواهد گرفت .

س - پس در اینجا هم مثل «کازینو رویال» هیچکس نمیداند قضیه از چه قرار است .

بروکز - اوه ، نخیر ! سناریوئی وجود خواهد داشت و کارکنان و هنرپیشگان نیز یکبار آنها خواهند خواند .

وسیس آنها کنار خواهیم گذاشت و روز به روز از روی آن فیلمبرداری خواهیم کرد ، تمام سناریو را یکبار در اختیارشان نخواهم گذاشت . فقط متناسب با فیلمبرداری روزانه ، صفحات مربوطه را بدستشان خواهیم داد .

س - اظهار نظر کلیه منتقدین در باره این کتاب خوانده‌اید؟ بروکز - همه را خوانده‌ام ولی از روز اول تصمیم گرفته بودم که به نظر روزنامه‌نگاران کاری نداشته باشم . زیرا شهرت « ترومن کاپوت » برای پیروزی کافی است . رمز موفقیت در وجود خود اوست .

س - همیشه گفته‌اید که در سینما جنبه سمعی، بیشتر از جنبه بصری مهم است . گفته‌اید که در تئاتر یک خط یا لک بخاطر میماند و در سینما صدای بسته شدن یک در ، «بروسون» نیز گفته‌است که گوش قدرت ابداع بیشتری دارد و صدای سوت یک لکوموتیو باعث میشود که ما ایستگاه‌های راه آهن ، ترن‌ها ، هوای گرفته و خلاصه هر چیز دیگری را نزد خود مجسم کنیم .

بروکز - بله اصوات نیز از نظر قابل درک بودن مانند تصاویر جنبه بین‌المللی دارند ، کلمات محدود به منطقه و سرزمین خاصی میشوند و احتیاج به آشنائی بزبان مربوطه دارند ، ولی صوت یک چیز عمومی‌است ، چه صدای سوت یک ترن باشد ، چه آن ترن از هنگ‌کنگ کنگک به چین برود و یا در هندوستان و یادر آفریقا حرکت کند . تصاویر از این بمسراتب محدودتر و خاص‌تر هستند .

س - فکر میکنید مسیر کار شما یکجا دارد منتهی میشود ؟ شما فیلمهای بسیار ساخته‌اید . حتی «لرد جیم» که یک اقتباس ادبی بوده .

بروکز - فکر میکنم آنچه که باید حتماً انجام دهم و واقماً نیز قصد انجام دادن آنرا دارم ، اینست که سوژه‌های اورژینال بدست آورم و آنها به قیمت هر چه ارزان‌تر . بطوریکه نه تنها برای خودم بلکه برای تمام کسانی که در کار ساختن شرکت دارند موفقیت آمیز باشد . همه در این موفقیت سهیم باشند . و اگر با شکست مواجه شود ، هیچکس

صدمه چندانی نبیند . بدین ترتیب نتیجه کار من صادقانه تر خواهد بود زیرا علل مادی مانع کار من نخواهد شد .

و این همان کاری است که در مورد «قتل ناچوان مردانه» انجام داده‌ایم . هنگامیکه با «ترومن کاپوت» صحبت میکردیم من گفتم اینطوری که که تو میگوئی من نمیتوانم از عهده خریدن حق امتیاز کتاب برآیم . حال دیگر یامیتوانی در تهیه این فیلم شریک شوی و یا باید کس دیگری آنها بسازد . ولی او با من همراهی کرد . البته درست است که او پول قابل ملاحظه‌ای گرفت ولی با وجود این آن مبلغی را که ممکن بود در دست او بماند دیگری بدست آورد و در اینجا گیرش نیامد .

س - پس بدین ترتیب او کمال هنری را ترجیح داد .

بروکز - بله همینطور است تلقی من از این موضوع اینطور است . فکر میکنم که اگر مبلغ زیادی صرف ساختن فیلمی شود ما ناچار خواهیم بود که عده زیادی از تماشاچیان را راضی نگاهداریم و در نتیجه شاید باعث شویم که بمقدار کمی رضایت حاصل کنند ما بدین جهت توانستیم «المر گنتری» را آنطور که دیدید بسازیم که آنها با مبلغ کمی ساختیم . چنین فیلمی امروزه اگر قرار باشد ساخته شود ، بخصوص اگر قرار باشد هر کسی آنقدر که ارزش دارد برای کارش پول بگیرد ، مسلماً مخارجش دو برابر آن موقع خواهد بود ،

س - یعنی مخارج فیلمسازی تا اینجند بالا رفته‌است؟ بروکز - بله ، بله قیمت کار هر کسی بالا رفته‌است . مبلغی که «برت لنکستر» در «حرفه‌ایها» گرفت سه برابر پولی است که در «المر گنتری» گرفت . ولی برای او هر چند زمانی یکبار وجود یک «المر گنتری» لازمست . و اما در مورد داستانهای فیلمهای این

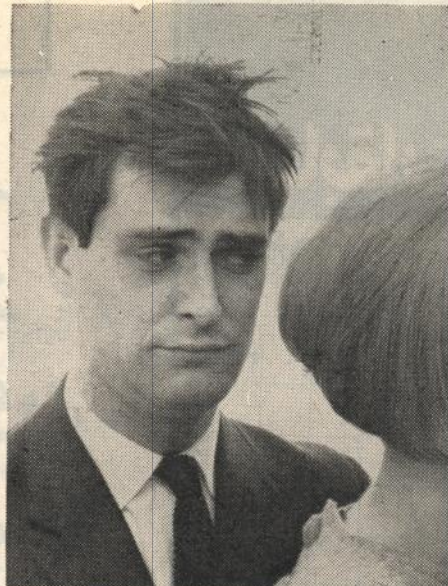
هیچکدام از اینها نیست بنا بر این چیزی بکلی متفاوت خواهد بود و این یکی از همان مسائلی است که باعث میشود مشکل بتوان آنرا تا نتیجه نهائی اش جالب نگاه داشت . بعضی اشخاص وجود دارند که تصاویرشان در مجله‌ای چاپ شده و در آنجا اظهار نظر کرده‌اند که چه کسانی را برای ایفاء نقشهای این داستان انتخاب خواهند کرد . حال به این انسانهای واقعی نگاه کنید (اشاره به تصاویر مقتولین و قاتلین و پلیس و ... در روی تابلو) ایکاش دیده بودید این افراد چه کسانی را برای ایفاء این نقشها پیشنهاد کرده بودند . وقتی بعضی از اسامی را که آنها پیشنهاد کرده‌اند بشنوید از تعجب شاخ درخواهید آورد . مثلاً در داستان مردی است با اسم «آقای کلاتر» که رئیس خانواده است و تا حدودی به «هاری ترومن» شباهت دارد و آنوقت یک نفر برای این نقش «زروموستل» را پیشنهاد کرده‌حال ببینید ..

س - ولی چطور این مسئله را حل خواهید کرد؟

بروکز - خوب کثرت بازیکنان ناشناس خواهند بود . مخصوصاً آندو پس جوان .

س - آیا این فیلم را در کانزاس فیلمبرداری خواهید کرد؟

بروکز - بله از هم‌اکنون داریم تدارک همه چیز را می‌بینیم در حال حاضر کارکنان فیلم مضطرب هستند . ولی فکر میکنم تا آن موقع برای فیلمبرداری موضوعات زیادی در اختیار



اساس واقعی کارهای بعدی منست. فکر میکنم که ما با وابستگی به گذشته بیجهت راه خود را سد کرده ایم از این جمله منظورم این نیست که نباید از داستانهای مربوط به زمانهای گذشته فیلم ساخت بلکه منظورم اینست که ما همیشه به همان فرمولها و به همان ایده ها بازگردیم. و این برای من ناراحت کننده است.

س- بله همچنین شخص میل دارد سینما را بصورتی مستقل تر ببیند. بصورتی که دیگر کمتر به ادبیات یا تئاتر وابستگی داشته باشد.

بروکز- و نیز با حداکثر آزادی بیانی در فرم سینما دارای فرم بسیار خوبی است و معهدا ما بندرت از آن استفاده میکنیم. بعنوان فیلم دلنشینی چون «شاه و میهن» که بسیار زیبا ساخته شده بود و با وجود این ریشه های آن در قراردادهای گذشته قرار داشت. در مقابل «مورگان» که یک فیلم نشاط بخش است نو و امروزه میباید نه اینکه فکر کنید برای همگی آنها جایی نیست. ولی ما آنجائیکه بمن مربوط

میشود باید از اینکار خود داری کنم زیرا ساختن فیلمی که ساختن آن صرفاً انجام کاری نظیر بقیه کارهاست برایم لذت چندانی بیار نمی آورد. البته برای ساختن فیلم آنطور که دلخواه منست مدت زیادی وقت لازم است و من نباید سخت کار کنم. ولی با وجود این بهتر است آنچه را که انجام دادنت برایم لذت بخش است انجام دهم. زیرا این موضوع باعث میشود که من طولانی بودن این مدت را حس نکنم. معمولاً ۱۸ ماه طول می کشد تا من فیلمی را بسازم. برای این که بتوانید چهار ماه در اطاق مونتاز دوام بیاورید و هر روز با کادر به کادر فیلم خود بس برید باید خیلی به آن علاقه داشته باشید.

س- وقتی دست بسکار ساختن فیلم خود میشود از این وحشت ندارید که حساب ترکیب کلمی کار از دست بدر رود؟

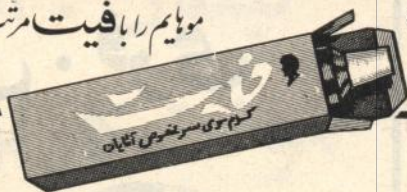
بروکز- از این موضوع آگاهی دارم و سعی دارم از خود در قبال آن حفاظت کنم.

(بقیه در شماره بعد)

مویم را با فیت مرتب میکنم تا از من خوش بیاید!

چکار کنم که دوستم داشته باشه؟

تیدی



Schwarzkopf

کلمه ساخته شده است. . نیز دارای یک طنز تلخ است.

Earth of Spain

● خاک اسپانیا (اسپانیا) ۱۹۳۷ - کارگردان: یوریس ایوانز - سناریست: یوریس ایوانز - گفتار انگلیسی: ارنست همینگوی - فیلم بردار: جان فرنو - آهنگساز: مارک بلیتز استاین، و برزیل تامسون - ۵۴ دقیقه.

ماجراهای اروپا تصددهقان فوننتو و خودونا که در پناه حمایت پارتیزانها، به زراعت و آبیاری زمینهای سابقاً فئودال خود ادامه میدهند. گفتار زیبایی همینگوی نخت بوسیله اوریسون و لزوجوان ادا شد، اما چون دکلامه های او برای یک فیلم مستقیم و مستند، مناسب نبود با صدای خود همینگوی ضبط شد. اولین تماشاگران این فیلم زیبا روزولت و همسرش النور بودند، که النور روزولت بهمن مناسبت مقاله ای نوشت.

East of Eden

● شرق بهشت (آمریکا) ۱۹۵۵ - کارگردان: الیا کازان - سناریست: پل آسبرن، اقتباس از کتاب اشتین بک - فیلم بردار: تدمک کورد - هنرپیشان: جیمز دین، جولی هریس، ریو ندماسی، برل آیوز - ۱۰۵ دقیقه.

داستان: در ۱۹۱۷ در یک دهکده کوچک آمریکائی یک باغی جوان، در صدد دلربائی از همسر برادر خود برمی آید و این همه از تربیت بد مادر است. پدر ناامیدانه او را برای جنگ داوطلب اعلام میکنند. تحلیل: با این فیلم جیمز دین بعنوان یک هنرپیشه بین المللی شناخته شد. قبل از آن فقط در تلویزیون های آمریکائی او را میشناختند. فیلم برداری زیبایی کم کورد. این فیلم را عده ای بعنوان یک شاهکار شناخته اند.

فرهنگ فیلم

Dura Lex

● دورالکس (روسیه) ۱۹۲۸ - کارگردان: لوکولف - سناریست: شکوفسکی، اقتباس از: جک لندن - فیلم بردار: کوزنتف - هنرپیشان: کولکوا، کوماروف، ووژل، گالاچر - ۱۶۳۳ متر. داستان: در کلوندایک، دور افتاده و تنها بخاطر برف، سه جوینده طلا در معیت یک زن، با هم اختلاف پیدا میکنند و یکی از ایشان کشته میشود. دو نفر دیگر، مجرم را محکوم و او را بدار میآورند.

تحلیل: از فیلم های خوب لوکولف، که بخوبی توانست در روسیه یک وسترن آمریکائی درجه یک بوجود آورد. شخصیت پردازیها، و مونتاز خوب، با یک سناریوی محکم.

Du Rififi chez les hommes

● ریفی فی (فرانسه) ۱۹۵۵ - کارگردان: ژول داسن - سناریست: رنه ویلر، ژول داسن، اقتباس از لو بروتون - فیلم بردار: آگوستینی - دکوراتور: کاپلیه - آهنگساز: ژرژ اوریک - هنرپیشان: ژان سروه، کارل موهر، روبر مائوئل، ماری سا بوره، ژانین دارسه، کلود سیلون، روبر حسین، ژول داسن - ۱۱۶ دقیقه.

داستان: چهار تبهکار بر سرقت جواهرات دست میزنند و بعد در جریان مبارزه با دستة رقیب، همه از بین میروند. تحلیل: صحنه خیلی خوب و معروف فیلم، صحنه سرقت گماو صندوق و سوراخ کردن سقف است که بصورتی کاملاً مستند و بدون ادای یک

درسینماهای :

پاسیفیک . ایران اونیورسال . تهران کیهان . پاسارگاد نیتون . الوند هونت کارلو . ژاله

■ پاسخ صحیح
مسابقات مجله شماره ۱۹۳
۶ صحنه از فیلم :
زن پوشالی - هفتمین سینه
۴ - شکوه علفزار - قمار
بازسین سینا تی - گلدفینگر
مرغ دریائی .

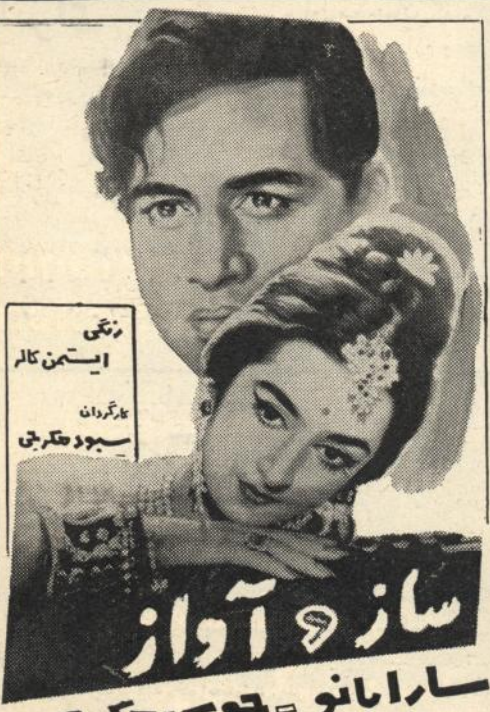
■ برندگان مسابقات
مجله شماره ۱۹۳ از میان
۴۰۲ پاسخ صحیح
خانمها و آقایان :
۱ - شیرین روشندل (تهران)
۲ - بهروز واجدی (تهران)
۳ - ناهید زرین تهرانی
(تهران) ۴ - ابراهیم
ساوچی (تهران) ۵ - عبدالله
ناجی (آبادان) .

□ برندگان مقیم تهران
هر کدام برنده پنج عدد صفحه
هستند که کارت مخصوص
دریافت صفحه بوسیله پست
برایشان ارسال خواهد که با
مراجعه به مغازه بتهوون
(خیابان منوچهری) میتوانند
صفحات مورد علاقهشان را
انتخاب کنند .

□ آقای عبدالله ناجی
برنده دو ماهه مجله هستند
که از شماره آینده بوسیله
پست برایشان ارسال خواهد
شد .

فیلمهای کاری گرانت

● اینها تصاویری
هستند از شش فیلم کاری -
گرانت که در آنها با این
هنرپیشه ها همبازی بوده است
از بالا به پایین : اوامری سنت -
جون فونتن - سوفیا لورن -
د بوراگر - اینگرید برگمن -
گریس کلی.
برای شرکت در این
مسابقه کافیت نام سه فیلم را
ذکر کنید .



زنشکی
ایتمن کالر
کارگردان
سید و هکرجی

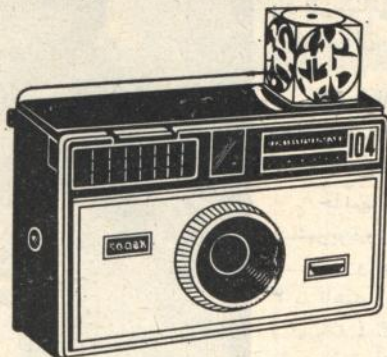
ساز و آواز

سارابانو - جوسی هکرجی

انری بزرگ از شخصیت برجسته سینمای هند : نریشکی



بادوربین اینستاماتیک کداک سختات شیرین زندگی را جاویدان سازید



مرفوبترین محصولات با نام کداک عرضه میشود

اینستاماتیک کداک ساده ترین دوربین برای عکسبرداری است
دوربینهای اینستاماتیک کداک هدیه ایست که دوستان و اقربان خانواده
شما را خوشحال مینماید .

نمایندگی کداک در ایران : شرکت الکترو و کامرا با مسئولیت محدود
اداره مرکزی : تهران خیابان شاه ساختمان حو شماره ۲۱۰
تلفن ۴۲۰۹۳



عکاسی زیبا

داستان (بقیه)

آپارتمان مجهز با سه اتاق خواب
پیداکنیم .
تابوت‌ها را توی اتاق تو میگذارم
که زیاد تنها نباشی . ضمناً باز
می‌توانی از بالکن اتاق استفاده کنی .
چونانان لبخند کودکانه‌ای بلب
آورد :
- مامان ، مامان تو چقدر خوب
و مهربانی .
(این فیلم براساس یک پسر در
مایه تئاتر «بوج» اثر «آرتور گویت»
تهیه شده و در آن با مجسم کردن
روابط بظاهر بی‌منطق و باصطلاح
(مهمل) ، زندگی در یک شکل استثنائی
و منحرف آن دستخوش طنز قرار
گرفته است) .

نشر (بقیه)

بکسی اعتراض نمیکنم و کسی را
بمحاکم نمیکنم . آهنگهای من
فقط حرفهایی را میگوید که بسر
من راه یافته‌اند و گفتن آن چه که
بفکر انسان می‌رسد معنی‌اش این
نیست که آدم انقلابی هستم . درس-
زمین ما همه باید آنچه‌را که در
افکار و مغزشان دارند بزبان
بیآورند . این یک سیستم متمدنانه
است . مثلاً سناتورها ، آنچه‌را که
در افکارشان وجود دارد بزبان
می‌آورند . ولی هیچ کدام از آنها
را آدمهای انقلابی نمیدانند .

زیبا برای (بقیه)

- اول صحبت‌مان گفتم که من
حقیقت را دوست دارم و حالا هم
باید بگویم حقیقت این است که
زان مورو در آن موقع عاشق
آنتونیونی شده بود . اما آنتونیونی
باو فقط بنظر یک هنرپیشه نگاه
میکرد و این موضوع اسباب
ناراحتی او را نسبت بمن فراهم
آورد و موجب شد که تهمت‌هایی بمن
بزند . حالا همه چیز روشن شد ؟

- عصبانی و شکم‌دوست هستم
اما نه خسیسم ، نه مغرور ، نه افاده‌ای .
● حتی کنجکاوم نیستید ؟
- برای چه این سؤال را با این
نگاه مخصوص مطرح کردید ؟
● چون از بعضی همکارانتان
شنیده‌ام ، مثلاً زان مورو . حتماً
شنیده‌اید که او چه چیز هائمی
در باره شما به نکام فیلم «شب» گفته
است .

نامنویسی



هنر کده آزاد هنرپیشگی آناهیتا

هشتمین دوره نامنویسی در کلاس هنرپیشگی سینما و تئاتر
آناهیتا و شرکت در کنکور تا پنجم تیرماه ادامه خواهد داشت . از
میان داوطلبان فقط ۲۰ نفر مردوزنی که پایه تحصیلاتشان کمتر
از ده کلاس نباشد پذیرفته خواهند شد . برای ثبت نام و اطلاعات
بیشتر همه روزه عصرها بدفتر هنر کده واقع در خیابان فردوسی
(شمالی) شماره ۴۶ مراجعه شود .

۲-۱

مجله ستاره سینما

تک شماره ۱۰ ریال

زیر نظر شورای نویسندگان

صاحب امتیاز : پ - ۳ لیتیان

دوره جدید شماره ۱۹۶

(سال چهاردهم - شماره مسلسل ۵۶۶)

نشانی : چهارراه شاه - پاساژ دیبا - آپارتمان ۸

تلفن ۶۴۰۷۳ - ۶۴۰۷۲

چاپ سکه خیابان نادری کوچه سومهرشاد - تلفن ۳۳۹۱۲

گراور : از سرورسازی جواهری تلفن ۳۳۴۱۱

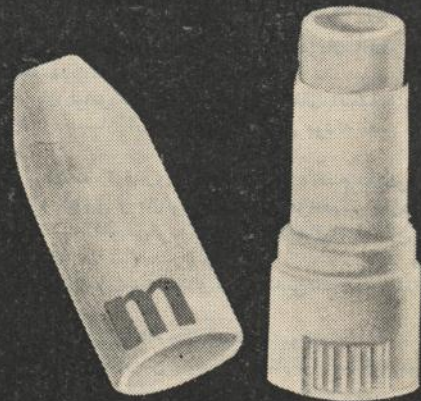
هفته
پاپ استیک
ماینرز
در فروشگاه فردوسی

miners **miners**

miners pop stick
make-up for 'mods'

ماینرز

اولین لوازم آرایش برای نسل جوان
پاپ استیک ماینرز
یک میک آپ کامل



دیدار ما غر ۹۹ مخصوص ماینرز در فروشگاه فردوسی

نویسنده :
لسلی چار تریز
مترجم :
پ . ۵ . پندار



لوئلا

ماجرای سنت

از آن لحظه به بعد ماجرا مسیر سریع و روانی را پیمود ، مسیری که بعد از یکی دو ساعت گردش و خوش گذرانی منتهی به آپارتمان «لوئلا» شد : «لوئلا» از او خواهش کرد برای نوشیدن يك گیلاس مشروب چند دقیقه‌ای به آپارتمان او بیاید . مشروب صرف شد و «لوئلا» کم‌کم زُست اشتیاق صریحی بخود گرفت . کنار سنت برنیمکت نشسته بتدریج فاصله بین خودشان را از بین برد تا شانهایشان باهم تماس پیدا کرد . بعد برگشته نکاهی طولانی و اغواگر از میان مژگان بلندش باو انداخته گفت :
- شب خوشی بود ، بمن که خیلی خوش گذشت .
در اینجا دست او بردست سنت قرار گرفت . «سنت» بلحنی مثل يك شاگرد مدرسه‌ی خجالت زده گفت :
- تو بمن امشب خیلی لطف کردی ، لوئلا ، اگرتو نبودى بمن خیلی سخت می‌گذشت .
لوئلا فشار دیگری بدست او داده از جابرخواست .
- چرا راحت نمی‌کنی سام . کنت را در بیاور . بگذار من کمک کنم .
کمک کرد تا سنت کتتش را در آورد بعد کت او را با خود به‌جانب اطاق خواب برده در اینجا گفت :
- منم بروم يك لباس سبکتر بپوشم برگردم .
سنت درحالی‌که لبخندی آرام برلبانش میرقصید به پشتی تکیه داد . در اینجا گره کراواتش را قدری شل کرده جرعه‌ای از مشروب خوش نوشیده منتظر فرارسیدن لحظه‌ای شد که میدانست بالاخره فرا خواهد رسید .
این لحظه فرارسید . لوئلا از جانب اطاق خواب بلحنی برمعنی صدا زد :
- عزیزم سام ، ممکن است خواهش کنم يك دقیقه باینجا بیایی .
زیب لباس من بگیر کرده و باز نمی‌شود .
سنت از جابرخواست نگاهى ملتمسانه بجانب بالا انداخته بطرف اطاق خواب رفت .
لوئلا در جریان لباس درآوردن در وسط اطاق ایستاده واندامش در يك لفاف نازک و چسبان آن‌چنان زیبا و کامل بود که نفس در سینه سنت حبس شد .
سپس گره کراوات را قدری بیشتر شل کرده قدم به جلو گذاشت تا به وظیفه مطبوع خویش و بازکردن آن زیب مزاحم پردازد . زیب باز شده سنت داشت کمک می‌کرد که او را از شر لباس خلاص کند که فلاش عکاسی برق زد .
سنت چرخى زده با زُست دزدی‌که در حین سرقت غافلگیر شده باشد روبه دراطاق کرد .
«پاتریسیا هولم» درآستانه در ایستاده بود .
وی رو به مردی که دوربین بدست درکنارش ایستاده بود کرده گفت :

- کافی است اسمیت ، همین يك عکس کافی است .
چشمان او با نکاهی مخلوط از خشم و تحقیر سرتاپای «سنت» را برانداز می‌کرد . سنت درحالی‌که لباس را هم‌چنان در دست داشت با قیافه‌ای ترسان و مهیوت برجا خشک شده بود .
لوئلا مثل مجسمه‌ای خشکش زده بود ، او با چشمان مهیوت متناوبا از « پاتریسیا هولمز » به عکاس واز عکاس به پاتریسیا نگاه

«لوئلا» بلحنی وسوسه‌انگیز گفت :
- از تفریح بگوئید آقای تاگرت ... هیچ تفریحی این حوالی داشته‌اید ؟

سنت به سادگی و صمیمیت گفت :
مرا سام صدا کن ، لوئلا . میتوانم ترا به مشروبی دعوت کنم . اینهمه که گوشت را با درد دل خودم درد آوردم دعوت مشروب کمترین کاری است که میتوانم برایت کنم . هی ، تارسن ، به بین خانم چی میل دارند . برای من هم يك نوشابه غیرالکلی بیار .
بعد سر را به لوئلا نزدیکتر کرده به نجوا گفت :
- مشروب غیرالکلی جان میدهد برای دم اگرتویش جین بریزد .
عین شامیانی می‌شود . گاهی امتحان کرده‌ام .
لوئلا با لبخندی شیرین گفت :
- تو هم از آن ناقلاها هستی ، سام .
سنت گفت :

- آدم باید زندگی را برای خودش آسان کند . بهر حال من از این بابت دلخورم که زیاد با اوضاع این شهر و جاهای تفریحی‌اش آشنا نیستم . اگر این شهر را بیشتر می‌شناختم حتما وسیله تفریح بیشتری هم پیدا می‌کردم .
سنت دست در جیب شلوار کرده يك بسته اسکناس در آورد .
يك صد دلاری از آن جدا کرده روی میز گذاشت و بسته اسکناس را باز در جیب قرارداد .
رفتار «لوئلا» حرارت و شور تازه‌ای بخود گرفت . گیلاس خود را به گیلاس «سنت» زده گفت :
- به سلامتی يك شب تفریحی و لذت . میدانی چیست ، سام ؟
من امشب قرار دارم ولی قرارداد را بهم می‌زنم و باهم می‌رویم به کشف شهر . اگر اجازه بدهی من راهنمای تو می‌شوم .
سیمون با شادی کودکانه‌ای گفت :
- این جدا کمال لطف شماست ولی تو حتما گرفتاری زیادداری و صحیح نیست آدم بیکاری مثل من وقت را تلف کند .
لوئلا دست روی دست او گذاشت :
- بس کن این حرفهارا . بین دوستان این چیزها معنی ندارد . فقط يك دقیقه اجازه بده من بروم يك تلفن کنم و برگردم .
لوئلا بطرف تلفن عمومی رفت و سنت هر چند حرفهای او را نمی‌شنید ولی میتوانست گفتگوی او را باطرف از حفظ بازگو کند .



خیاطی ایفا
ناصر خلیج

سره‌ا‌ه‌شاه پاساژ دیبا تلفن ۴۰۶۸۶

اودختري بود تنها و بيكس . . . در آن ساحل طوفاني
ومتروك ساعت ها كنار پنجره مينشست و چشم باهواج خروشان
دريسا ميدوخت تا شايد عشق گمشده اش بازگردد و بار
ديگر قلب حساس وزودرنجش رادرشعله هاي گرم و مطبوع آن
عشق طوفاني غرق كند تا اينكه در آن روز پرماجرا..

فقط در سينما

دياموند

گرفار

سينماكوپ



Rapture

باشركت : پاتريشيا گوتزى

ستاره جديد سينما

مدرل كپاني نو كس ترن سيم

دين استاكول

ملوين را گلاس

عشقي آنچنان باك و ملكوتى كه تماشاگر را باخود بدنياى
پرخلات و رؤياهاى جوانى ميكشاند .

ميكرد و از قيافه اش معلوم بود كه بهيچوجه نميتواند بلاى را كه برسش
آمده باور كند . ده نايه طول كشيد تا او بخودآمده توانست باعجله
خود را بپوشاند .

سيمون تمپلر روبه پاتريسيا كرده بلحن ترس و تضرع گفت:
- گوش كن عزيزم ، من حاضر م همه چيز را توضيح بدهم .
پاتريسيا بخشم دازد :

- توضيا توضيح ترا بگذار براى قاضى . خيلى وقت است كه
اين كفتار بهاى ترا تحمل كرده ام .

صدای او با بفض و گريه شكست و افزود:

- اوه ، چطور توانستى اينقدر رذل بشوى ، سام چطور از روى
من و بجهابيت خجالت نكشيدى ..
وى بدنبال اين حرف چهره خود را با دودست پوشانده هق هق
بگريه افتاد .

سنت با ديدگان « ساموئل تاكارت » يك بار ديگر منظره اطاق را
از زير نظر گذراند ، ديدكه از لای درنيمه باز اطاق تنها او و لوتلا قابل
رؤيت هستند .

در همين موقع بودكه دومين فلاش دوربين عكاسى درخشيد و
ماتيو جويسون با حرارتى كه از سابقه كار او در اجراى اين نقش مايه
مى گرفت دازد :

- خوب مچنان را گرفتم .

وكيل من به حساب هردوتان رسيدگى ميكند . . .

اما حرف در دهان او نيمه تمام ماند و چشمان مبهوش به حاضران
اطاق خيره شد .

كارآگاه فلابى ووردست آقاى جويسون هم به وضعى شبیه به
شريك خوش و خشكش زده و خيره به عكاس ديگرى كه همراه با
پاتريسيا آمده بود نگاه ميكرد قيافه او « سنت » را بياد ماهى اى
ميانداخته كه توى يك ظرف بلور با تصوير خوش در آينه اى روبرو شده
باشد . وى لحظه اى ديگر اين صحنه را از زير نظر گذرانده زير لب گفت:
- خدا عاقبت ما را بخير كند ، بعد ديگر معلوم نيست سروكله
كسى پيدا شود .
آقاى جويسون شريك و همكار « لوتلا » باز ژست شوهر غيرتى را
بخود گرفت :

- هيچ معلوم هست اينجا چه خيرا است

لوتلام باژست زن غافلگير شده گفت:

- مات قسم ميخورم كه بين من و اين مرد هيچ . . .

« ماتيو جويسون » هر صفت خوبى كه داشت از حضور ذهن عارى
بود . و حالا كه بخصوص مى ديد نقشه او با اشكالى غير منتظره روبرو
شده است هر چه قبال در ذهن آماده داشت از ياد برده بود . اين بار
جويسون و دارودسته اش خود را با يك حادثه اى واقعى غافلگير كردن
روبرو ميديند . . . بهر حال جويسون بزحمت دست و پا را جمع كرده
روبه پاتريسيا هولمز كرد و گفت :

- خانم ، ظاهرا من وشما هردو بدنبال يك هدف باينجا آمده ايم .
پاتريسيا درحالى كه سنت را نگاه ميكرد به خشم گفت:

- اين حيوان وحشى ، اين مرد رذل و پست فطرت شوهر من است ،
آن وقت به بينيد بعد از تمام اين مدتى كه من با بدبختى هاى او سر كرده ام
چه جور اجر زحمات مرا ميدهد . جوانى من در خانه اين مرد هرزه
تلفشند .

آقاى جويسون كنترل اوضاع را در دست گرفته رو به عكاس
خود كرد و گفت :

- لازم نيست عكس بگيرى ، كار ما اينجا تمام شده است بعد
پيراهن لوتلا را از دست سنت گرفته به لوتلاداد :

- ممكن است از حضورتان استدعا كنم كه خودتان را بپوشانيد .
حيث از اسم مقدس « همسر » كه انسان روى موجودى چون تو
بگذارد . . .

بعد دنباله كلام خود را خطاب به پاتريسيا ادامه داد:

- خانم ، استدعا مى كنم مراتب نهايت همدردى مرا پذيريد .
من احساسات شمارا در اين لحظه ناگوار كاملا درك ميكنم كاش

ميسر بودكه با اين صحنه زشت و عذاب دهنده روبرو نشويد . . .

سنت دردل گرفت :

- نقش ترا خوب بازي مى كنى موش حقه باز ، ولى ببينيم آخر
كار چه غلطى خواهى كرد .

اورسولا، بمن بگو



نامہ ہائی
بہ اورسولا
آندرس
و پاسخ
ہای او



سؤال : اورسولای عزیز . من ترا در فیلم «سترن» چهارسوار برای نگزاس «بخاطر می آورم. اگر اشتباه نکنم این اولین فیلمم بود که در آن با آکتوری مانند فرانک سیناترا همبازی بودی . حالا میخواهم که برایم کمی از فرانک سیناترا صحبت کنی و بمن بگویی که او چگونه مردیست . آیا تو هرگز عاشق او شده ای؟ روزنامه ها در آن روزها که در فیلم «چهارسوار» برای نگزاس «بازی میکردی صحبت از عشق تو و فرانک سیناترا می کردند.

اورسولا آندرس : فرانک سیناترا ، واقعا مرد خارق العاده ایست انسان بادیدن او فوراً قدرت و انرژی را مقابله چشمانش مجسم می کند. من او را ستایش می کنم مخصوصا بخاطر اینکه او «مرد خود ساخته ای» است . این را هم لازم است بگویم که من هرگز عاشق او نبودم .

سؤال : خانم آندرس ، مايلم بدانم که اولین عشق شما کی بوده است .

اورسولا آندرس : من هنگامی برای اولین بار واقعا عاشق شدم که روزنامه ها صحبتی از من نمی کردند و چون تا بحال کسی در این مورد چیزی

نمی داند بنا بر این ترجیح میدهم که صحبتی از آن نکنم . امیدوارم که می بخشید.

سؤال : اورسولای عزیز . تو که زن بسیار زیبایی هستی ممکن است بدختری مثل من که زیاد هم زشت نیستم بگویی می توانم مورد توجه جنس مخالف قرار بگیرم ؟ عبارت دیگر بعقیده تو برای بدست آوردن موفقیت درمیان مردان چه کار باید بکنم و چکارهایی را نباید بکنم؟

اورسولا آندرس : قبل از هر چیزی باید بخودت اطمینان داشته باشی باید آنقدر نسبت بخودت صادق باشی تا بتوانی خودت را بهتر بشناسی و موفق به کشف شخصاتی در وجود خودت بشوی که تا کنون از وجود آنها خبری نداشته ای آنوقت بتوفیق می رسد که موفقیت از آن تو خواهد بود.

سؤال : خانم اورسولا ، حقیقت دارد که شما کارتان را از مردم شروع کردید؟ ممکن است بگوئید از آن دوره چه چیزی را بیشتر بخاطرمی آوردید؟

اورسولا آندرس : بله، من کارم را اول از مردم شروع کردم ، تنها چیزی که بیشتر، از آن روزها در افکارم باقی مانده غذای روزانه ام است که از یک

فنجان «کا پوچینو» (شیر-قهوه) و یک تکه «بریوش» (یک نوع نان شیرینی مخصوص صبحانه) تجاوز نمی کرد. نه خیال کنید! که در آنه وقت من رژیم می گرفتم، بلکه وضعیت اقتصادی جیبم اجازه نمی داد که بیشتر از این غذا بخورم .

سؤال : اورسولای عزیز . من فیلم «دکتر نو» ترا بیشتر از هر فیلم دیگری بخاطر می آورم و این فیلم را بهترین فیلم تو میدانم . آیا در این مورد من هم عقیده هستی یا اینکه فیلم دیگری را بهترین فیلم خود میدانم ؟

اورسولا آندرس : من هم مانند تو از فیلم «دکتر نو» خیلی خوشم می آید مخصوصا بخاطر اینکه این فیلم برای من یک شهرت بین المللی ببار آورد. ولی از نظر اصولی آخرین فیلمم را که «لوئیجی زامپا» بنام «خانهای شیرین» کارگردانی کرده است ، بیشتر ترجیح میدهم .

سؤال : خانم آندرس خیلی می بخشید که من این سؤال را از شما میکنم . میخواستم بپرسم که آیا بعد از اینکه صحبتی که روزنامه ها راجع به شما و آقای ژان پل بلمونده می کنند شما واقعا خیال دارید با او ازدواج کنید ؟

اورسولا آندرس : من او را خیلی دوست دارم . ولی فعلا نمی توانم با همدیگر ازدواج کنیم .

سؤال : وقتی که شما در فیلم «ماکس آبی» بازی میکردید روزنامه ها نوشتند که جرج پپارد عاشق شما شده . آیا این موضوع حقیقت دارد و دیگر آنکه لطفا بمن بگوئید کدام یک از مردانی را که با آنها در فیلمها بازی کرده اید، بیشتر بخاطر می آورید؟

اورسولا آندرس : نه ، جرج پپارد هرگز عاشق من نشد . در مورد قسمت دوم سؤال شما فقط یک کلمه میگویم : بله و نه .

سؤال : در میان تمام همکارانم آیا آکتوری وجود دارد که شما حاضر باشید با او در فیلمی بازی کنید؟

اورسولا آندرس : در میان آکتوری هایی که تا کنون شناختم فقط یک آکتوری ایتالیایی وجود دارد که من بخاطر صفات انسانی اش او را دوست داشتم : نامش استفانیا کاردو است که البته صاحب شهرت فراوانی نیست که همه او را بشناسند. بهر حال من خیلی دلم می خواهد که روزی بتوانم با او در فیلمی بازی کنم .



ضیائے

<http://www.javanan56.com>

